فرهنگستان ایران

واژه های نو

که تا پایان ۱۳۱۷ بتصویب فرهنگستان ایران رسیده است

-- ۵ --

از طرف دبیرخانه فرهنگستان چاپ شده است

فروردین ۱۳۱۸

کتابفروشی و چاپخانه مرکزی

واژه های نو

تا پایان ۱۳۱۷

در این دفتر علامت های اختصاری ذیل بکار برده شده است

پ = اصطلاح مربوط بعلم پزشکی

ز = اصطلاح مربوط بزمین شناسی

د = اصطلاح دادگستری (قضائی)

ف = اصطلاح فیزیکی

گ = اصطلاح گیاه شناسی

ط = اصطلاح طبیعی

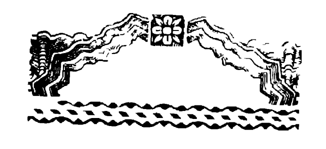


3334

44

فهرست

موضوع	صفحه
اساسنامهٔ فرهنگستان	از صفحه الف تا ح
واژه های نو برحسب حدید	از صفحه ۱ تا ۱۰۳
اصطلاحات جدید علمی که تا آخر اسفند ۱۳۱۷ پذیرفته شده	
واژه های زمین شناسی و گیاه شناسی	صفحه ۱۰۴
واژه های طبیعی	« ۱۰۵
واژه های عامی فیزیک وشیمی	« ۱۰۶
واژه های جانور شناسی و ریاضی	« ۱۰۷
واژه های نو تربیت قدیم	از صفحه ۱۰۸ تا ۱۲۲



۶ ـ جمع آوری الفاظ و اصطلاحات از کتب قدیم

۷ ـ جمع آوری لغات و اصطلاحات و اشعار و امثال و قصص و نوادر و ترانه‌ها و آهنگهای ولایتی.

۸ ـ جستجو و شناساندن کتب قدیم و تشویق بطبع و نشر آنها

۹ ـ هدایت افکار بحقیقت ادبیات و چگونگی نظم و نثر و اختیار آنچه از ادبیات گذشته پسندیده است و رد آنچه منحرف می‌باشد و راهنمائی برای آینده

۱۰ ـ تشویق شعرا و نویسندگان در ایجاد شاهکار های ادبی

۱۱ ـ تشویق دانشمندان بتألیف و ترجمه کتب سودمند بفارسی فصیح و مأنوس

۱۲ ـ مطالعه در اصلاح خط فارسی

ماده سوم ـ فرهنگستان دارای دو قسم کارمند «پیوسته» و «وابسته» خواهد بود

پیوستگان اعضائی هستند که مقرراً در جلسات حاضر و فرهنگستان از آنان تشکیل میشود

وابستگان اعضائی هستند که افکار خود را بوسیلهٔ مکاتبه به فرهنگستان می‌رسانند.

ماده چهارم ـ فرهنگستان با ۲۴ نفر عضو پیوسته شروع بکار خواهد کرد ولدی‌الاقتضا ممکن است عدهٔ پیوستگان به ۵۰ نفر برسد.

ماده پنجم ـ عضو پیوسته باید ایرانی و سن او لااقل سی و پنج باشد

ماده ششم ـ در آغاز کار انتخاب اعضاء پیوسته به پیشنهاد وزارت

مقدمه

در فروردین ماه ۱۳۱٤ برحسب امر همایون اعلیحضرت شاهنشاهی مقرر شد برای نگاهداری و پیشرفت زبان و ادبیات فارسی انجمنی بنام فرهنگستان تشکیل شود و هیئت وزیران در جلسه ۲۹ اردیبهشت ماه ۱۳۱٤ اساسنامه آنرا بدینگونه تصویب نمودند

اساسنامهٔ فرهنگستان ایران

مصوب خرداد ما ۱۳۱۴

مادّه اول ـ برای حفظ و توسعه و ترقی زبان فارسی انجمنی بنام « فرهنگستان ایران » تأسیس میشود

ماده دوم ـ وظائف فرهنگستان بقرار ذیل است

۱ ـ ترتیب فرهنگ بقصد رد وقبول لغات واصطلاحات در زبان فارسی .

۲ ـ اختیار الفاظ واصطلاحات درهر رشته از رشته های زندگانی باسعی در اینکه حتی الامکان فارسی باشد

۳ ـ پیراستن زبان فارسی از الفاظ نامتناسب خارجی .

٤ ـ تهیه دستور زبان و استخراج و تعیین قواعد برای وضع لغات فارسی واخذ یا رد لغات بیگانه .

۵ ـ جمع آوری لغات واصطلاحات پیشه وران و صنعتگران

ماده سیزدهم — فرهنگستان میتواند جلسات تشریفاتی داشته باشد و تماشائیان ممکن است در این جلسات حاضر شوند

ماده چهاردهم — پیوستگان ممکن است لباس مخصوص داشته در جشنها و تشریفات دولتی بدان ملبس گردند ، شکل این لباس در نظامنامهٔ جداگانه معین خواهد شد

ماده پانزدهم — بودجهٔ فرهنگستان در ضمن بودجهٔ وزارت فرهنگ منظور خواهد شد و اصلاً عضویت فرهنگستان افتخاری خواهد بود

ماده شانزدهم — مقررات لازم برای اجراء وظائف فرهنگستان و نظامنامه‌های راجع بهیئت رئیسه و کمیسیونها و نظامات داخلی وغیره پس از پیشنهاد فرهنگستان و تصویب وزارت فرهنگ بموقع اجرا گذارده خواهد شد

***

بموجب این اساسنامه نخستین جلسهٔ عمومی فرهنگستان روز دوشنبه ۱۲ خرداد ماه ۱۳۱۴ باحضور ۲۴ تن از پیوستگان تشکیل شد و در اردیبهشت ماه ۱۳۱۷ برحسب امر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی سازمان آن تغییر کرد و علاوه بر جلسه های عمومی که در هر هفته یک بار اقلا از پیوستگان تشکیل میشود بهشت کمیسیون فرعی تقسیم گردید از اینقرار

کمیسیون بررسی باصطلاحات اداری

کمیسیون بررسی باصطلاحات دادگستری (قضائی)

کمیسیون بررسی باصطلاحات عامی

کمیسیون بررسی بنامهای جغرافیائی

فرهنگ و تصویب هیئت دولت خواهد بود و پس از آن به پیشنهاد فرهنگستان (با کثریت دوثلث اعضاء) و موافقت وزارت فرهنگ و تصویب هیئت دولت بعمل خواهد آمد

ماده هفتم ـ فرهنگستان یک نفر رئیس خواهد داشت که بموجب فرمان همایونی منصوب خواهدشد ودارای دو نفر نائب رئیس ودو نفر منشی خواهدبود که با کثریت نسبی نویسندگان برای دوسال انتخاب میشوند طرز انتخاب هیئت رئیسه وهمچنین وظایف آنان رانظامنامهٔ داخلی معین خواهد نمود

ماده هشتم ـ فرهنگستان برطبق ماده ۵۸۷ قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ دارای شخصیت حقوقی خواهدبود ورئیس نمایندهٔ فرهنگستان می باشد

ماده نهم ـ فرهنگستان دارای دبیرخانه‌ای (دارالانشاء) خواهد بود که رئیس وکارمندان آن ازطرف وزارت فرهنگ منصوب میشوند

ماده دهم ـ اعضاء وابسته ازمیان علماء وادباء داخله وخارجه انتخاب میشوند عضویت آنان مانند عضویت اعضاء پیوسته مادام‌العمر خواهد بود

ماده یازدهم ـ جلسات رسمی فرهنگستان باحضور نصف بعلاوه یک ازپیوستگان حاضر درطهران منعقد خواهدشد

ماده دوازدهم ـ فرهنگستان برحسب وظائفی که‌دارد ممکن‌است بکمیسیونهای جزء تقسیم شود .

درصورت لزوم ازاشخاص خارج نیز برای‌مشاوره ومعاونت می تواند دعوت نماید

جناب آقای غلامحسین رهنما — رئیس کمیسیون علمی و کارمند کمیسیون راهنمائی

تیمسار سرتیپ احمد نخجوان — رئیس کمیسیون اصطلاحات اداری

آقای دکتر عیسی صدیق — نائب رئیس فرهنگستان – محرر کمیسیون اصطلاحات اداری و کارمند کمیسیون راهنمائی

آقای جمال اخوی — محرر کمیسیون قضائی

آقای حسین گل گلاب — محرر و منشی کمیسیون جغرافیائی و منشی کمیسیون لغات علمی

آقای حسنعلی مستشار — محرر کمیسیون راهنمائی و محرر کمیسیون دستور زبان

آقای بدیع الزمان فروزانفر — محرر کمیسیون فرهنگ و کارمند کمیسیون دستور

آقای دکتر محمود حسابی — محرر کمیسیون لغات علمی

سرکار سرهنگ مقتدر — منشی کمیسیون اصطلاحات اداری و منشی کمیسیون راهنمائی

آقای دکتر علی اکبر سیاسی — منشی کمیسیون قضائی

آقای دکتر غنی — منشی کمیسیون پزشکی

کمیسیون تهیه فرهنگ زبان فارسی
کمیسیون راهنمائی برای هدایت افکار وجمع آوری آهنگهای محلی و اصطلاحات ولایتی
کمیسیون بررسی باصطلاحات پزشکی (طبّی)

هر کمیسیون باید درهفتهٔ یك‌روز جلسه عمومی خودرا تشکیل داده و گزارش کار آن جلسه‌ها رابهیئت رئیسهٔ فرهنگستان بدهد .

در کمیسیونهای هشتگانه ازدانشمندان دیگری که در شعب مختلف تخصص دارند دعوت شده است که باپیوستگان شرکت کنند

پیوستگان فرهنگستان‌دراسفندماه ۱۳۱۷ ‌ ۲۵ تن‌وسمت‌آنها بقرار ذیل بوده است

سمت آقایان کارمندان پیوسته فرهنگستان ایران

جناب آقای کفیل وزارت فرهنگ	رئیس فرهنگستان ایران
جناب آقای محمدعلی فروغی	رئیس کمیسیون فرهنگ و کارمند کمیسیون راهنمائی
جناب آقای حسن اسفندیاری	رئیس کمیسیون راهنمائی
جناب آقای حسین سمیعی	نایب رئیس فرهنگستان
جناب آقای دکتر ولی‌الله نصر	رئیس کمیسیون قضائی
آقای دکتر شفق	رئیس کمیسیون جغرافیائی و کارمند کمیسیون فرهنگ
آقای عبدالعظیم قریب	رئیس کمیسیون دستور زبان

سیاسی (منشی) ـ آقای جمال اخوی (مخبر) ـ آقای دکتر شایگان
آقای آموزگار ـ آقای علی پاشا صالح ـ جناب آقای مصطفی عدل کارمندان

۳ ـ کمیسیون اصطلاحات علمی

جناب آقای علامحسین رهنما (رئیس) ـ آقای دکتر حسابی
(مخبر) ـ آقای حسین گل گلاب (منشی) ـ آقای دکتر جنبری
آقای دکتر پارسا ـ آقای دکتر آل بویه ـ آقای ابوالقاسم براقی ـ آقای
دکتر جناب ـ آقای دکتر شیبانی ـ آقای شیخ نیا ـ آقای دکتر ورشاد
آقای دکتر سحابی ـ آقای دکتر جودت ـ آقای دکتر شیروانی ـ آقای
فاطمی ـ آقای دکتر روشن ـ آقای عبدالله ریاضی ـ آقای دکتر افضلی پور ـ
آقای مهندس بازرگان ـ آقای دکتر علی محمدی ـ آقای مرتضی قاسمی

٤ ـ کمیسیون دستور زبان فارسی

آقای عبدالعظیم قریب (رئیس) ـ آقای حسنعلی مستشار (مخبر)
آقای پورداود (منشی) ـ آقای عباس اقبال ـ آقای ملک الشعراء بهار
آقای همایون فرح ـ آقای همائی ـ آقای مهدی بیانی ـ سروان لوائی ـ کارمند

۵ ـ کمیسیون فرهنگ

جناب آقای محمدعلی فروغی (رئیس) ـ آقای فروزانفر (مخبر)
آقای سعید نفیسی (منشی) ـ آقای دکتر شفق ـ آقای امیرخیزی ـ آقای
بهمنیار ـ آقای ملک الشعراء بهار ـ آقای پورداود . کارمندان

٦ ـ کمیسیون راهنمائی

جناب آقای حسن اسفندیاری (رئیس) ـ سرکار سرهنگ مقتدر
(منشی) ـ آقای حسنعلی مستشار (مخبر) ـ جناب آقای محمدعلی فروغی

آقای پورداود	منشی کمیسیون دستور زبان و کارمند کمیسیون فرهنگ
جناب آقای احمد اشتری	کارمند کمیسیون اصطلاحات اداری
	کارمند کمیسیون فرهنگ
آقای سعید نفیسی	
جناب آقای مصطفی عدل	کارمند کمیسیون قضائی
آقای رشید یاسمی	کارمند کمیسیون اصطلاحات اداری
آقای ملک‌الشعراء بهار	کارمند کمیسیون دستور و کارمند کمیسیون فرهنگ
آقای عباس اقبال آشتیانی	کارمند کمیسیون جغرافی
جناب آقای دکتر احمد متین دفتری	کارمند کمیسیون قضائی

کمیسیونهای هشتگانه فرهنگستان که مرکب از نویسندگان ودانشمندان دیگر است از کارمندان ذیل تشکیل میشود

۱ ـ کمیسیون اصطلاحات اداری

تیمسار سرتیپ احمد نخجوان (رئیس). آقای دکتر صدیق (مخبر) سرکار سرهنگ غلامحسین مقتدر (منشی). جناب آقای احمد اشتری ـ آقای رشید یاسمی ـ آقای میرمحمد حجازی ـ سرکار سرهنگ قهرمانی آقای بهرور ـ کارمندان

۲ـ کمیسیون اصطلاحات دادگستری (قضائی)

جناب آقای دکتر ولی‌الله نصر (رئیس) ـ آقای دکتر علی‌اکبر

الف

آئین = زیب و زینت – رسم و عادت و طرز روش – بجای این کلمه بیشتر (تشریفات) یا اصطلاح *Etiquette* یا مراسم *cérémonie* بکار میرود

آئین نامه = بجای نظامنامه پذیرفته شده است

آبادان – نام فارسی شهر و جزیره است در دهانه کارون که کارخانه های تصفیه نفت در آن ساخته شده و آنرا (عبّادان) مینامیدند

آباد کوسك = یکی از آبادیهای بخش سقز کردستان است که پیشتر آنرا حسن آباد یاشی مینامیدند.

آب باز = فارسی غوّاص است

آب بها = (از آب و بها) پولی است که برای قیمت آب پرداخته میشود و پیشتر حق الشرب گفته میشد (شهرداری)

آبدان – مانند *Bassin*

آبدانك = *Bassine*

آبیار = کسی که برزاغ باغهای دیگری آب دهد (میراب) (شهرداری)

آتش زنه – بجای سنگ چخماق *briquet* پذیرفته شده است (ر)

آتش نشان = کسی است که برای فرونشاندن آتش گماشته شده

جناب آقای رهنما ـ آقای دکتر صدیق ـ آقای اقبال آشتیانی ـ کارمند

کمیسیون جغرافیائی

آقای دکتر شفق (رئیس) ـ آقای گل گلاب (مخبر و منشی) ـ
آقای عباس اقبال ـ آقای بهمنش ـ آقای دکتر خانبابا بیانی ـ کارمند

کمیسیون پزشکی (طبی)

آقای دکتر قاسم غنی ـ آقای دکتر شهراد ـ آقای دکتر نجم‌آبادی
آقای دکتر احمد فرهاد ـ آقای دکتر حبیبی ـ آقای دکتر محمدحسین
ادیب ـ آقای دکتر کاسمی

ریاست این کمیسیون تا اسفندماه ۱۳۱۷ بعهده مرحوم دکتر
علی پرتو کارمند پیوسته فرهنگستان بوده‌است

غیر از کارمندان پیوسته فرهنگستان ایران مطابق اساسنامه دارای ۱۰
تن کارمند وابسته است که نامهای آنها برحسب تاریخ انتخاب نوشته میشود

آقای محمد قزوینی (شیخ محمد خان قزوینی)
آقای سیدمحمد علی جمالزاده
پروفسور کریستن‌سن (دانمارکی)
استاد هانری ماسه (فرانسوی)
آقای دکتر فخرادهم (فخرالاطباء)
جناب آقای محمد حسین هیکل وزیر فرهنگ مصر
جناب آقای محمد رفعت‌پاشا رئیس فرهنگستان مصر
آقای دکتر منصور بیک فهمی کارمند فرهنگستان ورئیس کتابخانه مصر
آقای علی بیک الجارم کارمند فرهنگستان مصر
آقای پروفسور ریپکا (چکوسلواکی)

حمر دهمد ـ واعلامه ایست که ارطرف بانك برای مشتری
ور ساده مسود تااورا ارقصد بانك راجع بحساب و کارهای آن
سحص آگاه سازد ۱۰۰۸

آلا = نام یکی ار آبادیهای بحش سقر کردستان است که بسمر ایاو
نامیده میسد

آلگون = نام یکی ارآبادیهای بحس سقر کردستان است که بسمر
آالکاو نامیده میسد (آل درفارسی بمعنی قرمز و گون بمعنی
رنك اسب)

آلودگی = *Souillure*
آلودن = *Souiller*
آلوده = *Souillé*

آمار = اینکلمه بجای احصائیه بدیرفته سده وکلمه خارجی آن
(استاتیستیك) اسب *Statistique*

آمارشناس = کسیکه قواعدعام آمارآگاهی دارد (متخصص احصائیه)
Statisticien

آمارگر = کسی که مامور انجام کار های آمار اسب (مأموراحصائیه)

آموزش - آموزگاری - آموختن = کلمه هائی اسب که بجای
(تعلیم) میتوان بکاربرد .

آموزش وپرورش = بجای (تعلیم و تربیت) بذیرفته سده است

آموزشگاه = (ار آمورش و گاه) مدرسه بمعنی اعم که شامل هریك
ارسگاههای عامی رسمی وعیر رسمی خواهد شد

آوند = بجای - *Vaisseau* بذیرفته سده است (گ) (پ)

است (مامور اطفائیه) (شهرداری)

آتش نشانی = (از آتش و نشاندن) فرو نشاندن آتش - دائره ایست از شهرداری که در هنگام آتش گرفتن محلی بفرو نشاندن آن میپردازد پیشتر آنرا اطفائیه مینامیدند (شهرداری)

آخال = فضولات *Dechet* (ب)

آرامش = بجای سکون *Repos* پذیرفته شده است (ف)

آزمایش = بجای تجربه *Experiment* پذیرفته شده است

آزمون = بجای امتحان *Test* پذیرفته شده است

آسایشگاه = اینکلمه را فرهنگستان بجای سانا توریوم *Sanatorium* فرانسه اختیار نموده و آن جائی است که بیماران و ناتوانان را در آن نگاهداری میکنند تا بهبودی یابند

آشکوب - ۱ - هر مرتبه از خانه را گویند که بعربی (طبقه) نامیده میشود رجوع شود به (بالارو)

۲ - در زمین شناسی بجای *Etage* (طبقه) پذیرفته شده است

آغازگر = بجای (ابتکار بر) یعنی کسی که فرمان دویدن میدهد (اسدوانی)

آگاهی = فرهنگستان اینکلمه را بجای کلمه فرانسه *Surete generale* اختیار نموده و آن اداره است در شهربانی که برای تعقیب جنایتکاران است و اعضاء آنرا کارآگاه می گویند (پلیس مخفی) (شهربانی)

آگهی = اعلان و نوشته ایست که خبر تازه ای را بخوانندگان

ارزیاب (مخفف ارزیابنده) = کسی که ارزش هرچیزی را معین میکند بجای (مُقوّم) اختیار شده

ارزیابی = (از ارزویافتن) عمل یافتن ارزش هرچیز — این کلمه بجای (تقویم) اختیار شده است مثلاً جاهای شهر ارزیابی شد واجاره بندی گردید

ارزیافت = نتیجه ای که از ارزیابی بدست آمد مانند ارزش خانه و دکان

ارسباران = بخشی است در شمال آذربایجان که قسمتی از رود ارس از آن جاری شده فارس مرز [illegible] چون نام قدیمی این قسمت که ارسباران بوده بتدریج فراموش شده بود و آنرا (قراجه داغ) می گفتند فرهنگستان مقرر داشت که [illegible] و بهمان نام ارسباران نامیده شود

ارش = نام فارسی (ساعد) وآن ازسر انگشت تا آرنج است

ازگرودرآوردن = بیرون آوردن چیزیکه بگرو داده شده است *Rachat* (بازخرید)

اژدر = (در افسانه های قدیم نام مار بسیار بزرگی بوده که از دهانش آتش بیرون میریخته) در فرهنگستان اینکلمه بجای تورپیل *Torpille* اختیار شد وآن یکی از اسباب جنگ است که دارای مواد قابل انفجار بسیار و برای شکستن و غرق کردن کشتی های دشمن بکار میرود (نیروی دریائی)

اژدرافکن = (افکن مخفف افکننده است) کشتی جنگی کوچک

آوندی = بجای – [illegible] بکار برده شده است (گ ک)

آهکی = بجای کلسی و [illegible] بکار برده شده است (ر)

آوری = نام ایستگاه شماره ۳ راه آهن جنوب است که سابقاً (قاسم آباد) گفته میشد و بواسطه نزدیکی آب رود آوری بدین اسم نامیده شد

ابردژ = نام ایستگاه شماره ۲۶ راه آهن شمال است و سابقاً (واعظ آباد) نامیده میشد و با کنونی [illegible] همان کلمه پیش است و در کتابهای قدیم جغرافیائی این اسم دیده میشود

آزاده = بجای [illegible] بکار برده شده و آن قسمت زیرین هواپیما میباشد که چرخها بآن متصل شده و هنگام فرود آمدن هواپیما ابتدا بروی زمین [illegible] میگیرد

اراک = نام ایستگاه شماره ۱۹ راه آهن جنوب است که سابقاً (سلطان آباد عراق) گفته میشد

ارز = سند های تجارتی که ارزش آنها بپول های خارجی معین شده این کلمه را فرهنگستان بجای (اسعار) اختیار نموده است [illegible] (بانکی)

ارزش = اعتبار یک سند یا متاع – پولی که در سند نوشته شده [illegible] مثال ارزش این سند دو هزار ریال است (بانکی)

ارزنده = (اسم فاعل از ارزیدن) دارای ارزش – بدیرفتنی دارای اعتبار [illegible] مثال این سند ارزنده است یعنی اعتبار دارد (بانکی)

استفاده کند مثال اعتبارش در بانک صدهزار ریال است اعتبار
شما در تجارتخانه تمام شده است (بانکی)

اعتبار نامه = ۱ ـ در اصطلاح بانکی نوشته‌ای را گویند که بانک بیکی
از مشتریان خود میدهد تا اعتبار او را در پیش یکی از کارگزاران
یا نمایندگان خود معین کند [illegible] (بانکی)

۲ ـ نوشته‌ایست که از طرف بانکی بشخص داده شده و اعتبار
آن شخص را معین میکند و آن شخص نزد بانکی که طرف حساب
بانک اول است برود میتواند برابر آن مبلغ دریافت دارد و مبلغ
دریافت شده در پشت آن ورقه نوشته میشود [illegible]

افزارمند = (از افزار و مند) کسیکه کار هائی را بوسیله افزار و آلات
انجام میدهد ـ بجای اهل فن و اسنه [illegible] اختیار شده
(شهرداری)

انجمن شهرداری = انجمن بلدی

اندام = بدن و عضو آدمی است اینکلمه برای عضو بدن انتخاب
شده و در کتاب های طب قدیمی فارسی همیشه باینمعنی بکار
رفته است ولی آنرا نمیتوان درغیر عضو بدن استعمال نمود
و درعضو ادارات چنانکه در (ک) نوشته شده فرهنگستان
کارمند را برگزیده است

اندرونه = احشاء [illegible]

اندرونه شناس = معرفة الاحشاء *Splanchnologie*

آندوخته = پولی است که درشرکتها و بانگها برای احتیاط دخیره

و دزدی که اژدر بطرف کشتی های دشمن میاندازد واین کلمه
بجای *Torpilleur* اختیار شده است (نیروی دریائی)

اژدر انداز = (انداز مخفف اندازنده است) اسمائی است دراز شبیه
بلوله توپهای بزرگ که در کشتیهای اژدرافکن برای انداختن
اژدر بطرف کشتیهای دشمن است این کلمه بجای *Lance torpilles*
اختیار شده است (نیروی دریائی)

اسپرس = عرصه اسب دوانیدن و میدان نمایش ـ فرهنگستان اینکلمه
را برای عموم میدانهای اسب دوانی و چوگان بازی و نمایش و
ورزه اختیار نموده ـ میدانهای درونی شهر بهمان نام میدان خوانده
میشود (شهرداری)

اُستان = یکی از ده ناحیه بزرگ کشور ایران است که هر یک از
آنها بچند شهرستان تقسیم میشود

اُستاندار = کسی است که کارهای استان یعنی یکی از ده ناحیهٔ بزرگ
کشوررا انجام میدهد

استخوان = عظم *Os*

استخوان شناس ـ معرفة العظام *Ostéologie*

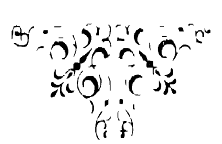
استوارنامه = حکمی است که از طرف روسای کشور ها به کنسولها
و مأمور های سیاسی داده میشود تا اعتبار آنها را نزد رؤسای
کشور های بیگانه استوار سازد و پیشتر اعتبارنامه گفته میشد

اعتبار = اعتمادی که از طرف بانک یا شخصی بشخص دیگری میشود
و تا حد معینی بآن شخص اجازه می دهند که از سرمایه بانک

نامیده میشد و فرهنگستان مقرر داشته است که از نو بهمان اسم نامیده شود

ایستگاه فوریه = نام ایستگاه چشمه سفید در راه‌آهن جنوب

ابشه = نام یکی از آبادیهای بخش سقز است که پیشتر (ایچی) گفته میشد (ایشه در فارسی بمعنی جنگل است)



مقصود اینجا همه بجای *Posun* انتخاب شده است بارها *Pamm* و *Posun* هر دو را در حوزه ... فرهنگستان مقرر داشته است اولی را اندازه و دومی اندوخته نامیده شود (بازرگانی)

اندیمشک - نام ایستگاه شماره ۴۱ خط راه آهن است و شهر صالح آباد خوانده میشد و بمناسبت اینکه در نزدیکی آن شهر بنام ... بجای نام اندیمشک بود اندیمشک نام خوانده شد

انگشت نگاری = (از انگشت و نگاشتن) بجای کلمه فرانسه *Dactyloscopie* انتخاب شده و آن عملی است که از روی آثار انگشتها میتوان اشخاص مختلف را شناخت زیرا که خطهای مختلف سر انگشتان هر کس با دیگری اختلاف دارد ... بطوریکه مخصوص است ... بواسطه انگشت نگاری میتوانند بدکاران و اردو ... بشناسند زیرا که در هنگام دزدی و جنایات از خطهای انگشتان آنها بر روی چیزهایی که دست زده اند نقش میماند و از روی همان خط ها شناخته میشوند

انگل = بجای طفیلی *Parasite* پذیرفته شده است (ب)

انگل شناس = طفیلی شناس *Parasitologiste* (ب)

انگل شناسی = طفیلی شناسی *Parasitologie* (ب)

انگلی = بجای طفیلی شدن *Parasitisme* پذیرفته شده است

ایذه = نام قدیمی مکانی است در ناحیه بختیاری که این اواخر مال امیر

بلیط های فروخته شده را بازرسی مینماید تا هر کس مطابق
ارزش بلیط درجای خود قرار گیرد

بار پُرس = این کلمه بجای مستنطق بر گزیده شده است (د)

بار پُرسی = استنطاق (د)

بازجو = کسیکه از طرف رئیس مامور میشود که از روی سندها یا
از روی دفترها راستی و ناراستی کاری را معین کند ـ سابقا
آنکس را محقق میگفتند *Enqueteur*

بازجوئی = عمل بازجو بیشتر بجای اینکلمه (تفتیش کمی) و (اقتراح)
و (تحقیق) بکار میرفت *Enquête*

مثال ـ از بازجوئی نوشته‌های فلان معلوم شد که حق بجانب او است

باز دانگان = بجای عریان المذور *Gymnosperme*s پذیرفته شده است
(گك)

بازدَم = زفیر *Expiration*

بازدید = دائره بازدید ـ رسیدگی بمالیاتها وعوارض دولتی (ممیزی)

بازدید = (بانك) از نو رسیدگی کردن بحساب بازجری *Contrôle*

بازرس = کسیکه از طرف وزارتخانه‌ها وادارات ها بکارهای کارمندان
وکارکنان رسیدگی کرده درستی یا نادرستی کار های آنهارا
برئیس یاوزیر آگهی میدهد سابقاً مفتش نامیده میشد *Inspecteur*

مثال ـ بازرس وزارتی ـ بازرس دبیرستان

ب

باجه = بفارسی دریچه‌وروزنه‌را گویند این کامه را فرهنگستان بجای لفظ گیشه اختیار نموده است *Guichet*

بار آور = صفت سرمایه‌ای است که سود میدهد

مثال سرمایه من در بانك بار آور است وپنج درصد سود می دهد *Productif* (بانکی)

بارکشی = (از بار کشیدن)بردن بار ازجائی بجای دیگر سابقا بقاله نامیده میشد ـ مثال بار کشی ارتش

بارکش تند = نقلیه‌سریع‌السیر

بارکش کند = نقلیه بطئی‌السیر

بارنامه کشتی = سندی‌است که‌بواسطه‌آن‌بارهای‌فرستاده شده بتوسط کشتی معلوم میشود ـ در جنوب ایران عموماً آنرا بتمی میگویند ولی لفظ تحریف شده خارجی است *Connaissement* (بانکی)

بازبین = بجای کنترلر *Contrôleur* اختیار شده و آن کسی است که کالا و جنس‌های تجارتی را رسید گی کرده ومطابقت آنها را بابارنامه تصدیق مینماید ـ کسی که درراه‌آهن‌ها وتماشاخانه‌ها

بافت برداری = امتحان نسج زنده *Biopsie* - برداشتن قسمتی از بافت اندام مثلا بعارضه ای برای امتحان ذره بینی تا معلوم شود آن عارضه را ماهیت چه بوده (پ)

بافت شناس = نسج شناس *Histologiste* (پ)

بافت شناسی = نسج شناسی *Histologie* (پ)

باکتری = واژه *Bacterie* درفارسی پذیرفته شده است (پ)

بالا رو = نام دستگاهی است که بواسطهٔ آن بطبقه های بالای عمارت میروند اینکلمه بجای (آسانسور) *Ascenseur* پذیرفته شده است همچنین برای قسمتهای مختلف بالا رو اصطلاحات ذیل پذیرفته شده

کاژه	*Cabine*
بیا	*Appel*
برو	*Renvoi*
آشکوب	*Etage*
زیر جان	*Rez-de-chaussee*
ایست	*Arrêt*
هراس	*Alarme*

بالینی = کلینیک بمعنی وصفی *Clinique* (سابقا این کلمه را سریری میگفتند) (پ)

بام دِژ = نام ایستگاه شماره ٤٨ راه آهن جنوب است که قلعه سحر نامیده میشد و نام کنونی ترجمهٔ فارسی نام پیش آن میباشد

بازرسی = عمل بازرس (تفتیش)

بازرگانی = تجارت

باز کرد = باز کردن و آغاز نمودن حساب *Ouverture des comptes* (بانکی)

برگرداندن = باز گشت دادن اضافه پرداختی از بابت سرمایه *Ristourner* (بانکی)

بازگشت = بجای *Ristourne* اختیار شده و آن برگرداندن اضافه پولی است که شرکاء از بابت سرمایه شرکت پرداخته اند (بانکی)

بازنشستگی = بجای (تقاعد) پذیرفته شده

بازنشسته = بجای (متقاعد) پذیرفته شده است

باستان شناس = عالم بعلم باستانشناسی (علم بآثار عتیقات) و برابر خارجی آن ارکئولوگ *Archéologue* است

باستان شناسی = بجای ارکئولژی *Archéologie* پذیرفته شده و آن علم بآثار عتیقه و چیزهای کهنه و باستانی است

باشگاه = کلوب - کابون -

باشه = نام یکی از آبادیهای بخش سقز کردستان است که پیشتر آنرا باشماق مینامیدند (باشه درفارسی بمعنی مرغ شکاریست)

باغ یک = نام ایستگاه شماره ۱۴ راه آهن جنوب است که پیشتر قاضی آباد نامیده میشد بواسطهٔ نزدیکی آن بباغ یک این نام پذیرفته شد

بافت = نسج *Tissu* (پ)

۲ــ نامه‌ایست که از طرف رئیس‌های اداره‌ها برای آگهی عموم یاقسمتی از کارکنان اداره و انجام دستور معینی نوشته شده و بامضای هر یك از کارکنان میرسد ــ بیشتر متحدالمآل و *Circulaire* گفته میشد

بخشودگی = این واژه در مقابل کلمه عفو برگزیده شده در همهٔ موارد بجای صرف نظر کردن بکار میرود خواه تقصیر و گناه باشد خواه جریمه نقدی یا پرداخت حق و عوارض و آنرا درمقابل عفو *exemption* میتوان بکار برد و فرهنگستان این واژه را بجای کلمهٔ معافیت برگزیده‌است .

بخشوده = این واژه در مقابل کلمهٔ عفو برگزیده‌شده‌ولی هنگامیکه میخواهند بگویند(فلان ازخدمت معاف شد) نمیتوان گفت (فلان از خدمت بخشوده شد) و باید همان کلمهٔ معاف یا نظیر آن‌رابکار برد و فرهنگستان این واژه را در مقابل کلمه معاف برگزیده‌است

بدفتر بردن = نوشتن رقمهای خرید و فروش در دفتر های رسمی تجارتی *Passation*

بدهکار = کسیکه بدیگری پولی رامقروض است *Debiteur* (بانکی)

بدهی = آنچه کسی از کالا و خواسته از دیگران وام گرفته و باید بآنها بدهد ــ درحساب سرمایه حساب مخصوص بنام بدهی است که در زبان فرانسه *Passif* نامیده میشود وحساب دیگری‌در برابر آن بدارائی موسوم است (بانکی)

بانك = از کلمه فرانسه *Banque* – بنگاه صرافی و معاملات نقدی

بانك‌دار = کسی که بانك دارد و بکارهای بانکی میپردازد *Banquier*

بانگی = نام یکی از آبادیهای بخش سقز کردستان و بجای بانگلو اختیار شده

بایگان = نگاهدارنده وضابط – کسی استکه نامه ها و نوشته های اداری را درجای نگاه میدارد تا بهنگام احتیاج بتوان بآسانی از آنها استفاده کرد *Archiviste*

بایگانی = عمل بایگان – ضبط

بَخش = مجموعه کشتیهای جنگی که بفرماندهی یکنفر است و اینکلمه را فرهنگستان بجای *Escadre* اختیار نموده است (نیروی دریائی)

۲ – درتقسیمات کشوری هر شهرستان بقسمتهای کوچکتری تقسیم میشود که آنها را (بخش) و اداره کنندهٔ آنها را (بخشدار) نامند

۳ – جزء و قسمت – فرهنگستان آن را بجای (ناحیه) که یك قسمت شهر و یکی ازتقسیمات کشوری است اختیار کرده (شهرداری)

بَخشدار = کسیکه کارهای بخشی (یکی ازقسمتهای شهرستان) را انجام میدهد

بَخشنامه = ۱ – نامه ایستکه در یك یا چند نسخه نوشته شده برای آگهی چند نفر فرستاده میشود

تجارتخانه فلان منحل‌شد باید گفت تجارتخانه فلان برچیده شد

بُردار = بجای حامل *Vecteur* پذیرفته شده‌است (ف)

برداشت = عمل برداشتن قسمتی از چیزی یا سرمایه آن پیش از آنکه
هنگام تقسیم آن چیز یا سرمایه برسد *Prélèvement*
مثال فلان شریك از در آمد تجارتخانه تا کنون پانصد
ریال برداشت کرده است (بانکی)

بررسی = مطالعه ـ از نو دیدن ـ اقتراح *Révision*

بُرِش = قسمتی از یکورقه سهم تجارتی سهم‌های تجارتی (بانك) ممکن
است بچند برش تقسیم شده و هر برش آن جداگانه خرید و
فروش شود *Coupon, Coupure* (بانکی)

بَرگ = کلمه فارسی است که درزبان عربی شکلش تغییر کرده و
(ورق) شده است

بَرگردان = بجای کاغذ (کربن) پذیرفته شده‌است

بَرگردان = بجای لفظ فرانسه *Virement* اختیار شده و آن در بانك
برداشتن پولی است از حساب یکنفر و نهادن آن در
حساب دیگری بموجب نوشته‌ای که ببانك داده شده
است (پیشتر انتقال بانکی گفته میشد) (بانکی)

برگزیدن = برابر فارسی انتخاب است

برگشت پذیر = چیزیکه ممکن است بر گشت کند *Révocable*
مثال : اعتبار بر گشت پذیر(بانکی)

برابر = دو چیز هم ارزش *Pair* (بانکی)

برابری = هم ارزی دو چیز *Parité* (بانکی)

برات = نوشته ایست که بموجب آن پرداخت پولی را بدیگری واگذار میکنند *Traite* (بانکی)

برات کش = کسیکه برات یاچك را مینویسد ـ پیشتر (محیل) میگفتند *Tireur* (بانکی)

برات گیر = کسیکه چك یابراتی بابرای او نوشته اند و باید بپردازد پیشتر محال علیه گفته میشد *Tiré* (بانکی)

برآورد = عمل تعیین قیمت کردن چیزی که بعربی تقویم گویند *Evaluation* (بانکی)

برآورد کردن = معین کردن قیمت چیزی ـ تقویم نمودن *Evaluer* (بانکی)

براه انداختن = بکار انداختن سرمایه ای که در کار بازرگانی نبوده است *Mobiliser* (بانکی)

برآیند = بجای منتجه *Resultante* پذیرفته شده است (ف)

برچسب = (برو چسب) علامتی است که بچیز های ساخته شده مختلف میچسبانند تامعلوم شود که در کجاساخته شده یابرای چه کاراست ـ (برچسب نظری برچسب‌کار) درفرانسه آن را *Etiquette* میگویند

برچه = بجای ـ *Carpelle* پذیرفته شده است (گ)

برچیدگی = کلمه فارسی انحلال است بجای آنکه گفته شود

استه == این کلمه بجای کلی *Colis* فرانسه اختیار شده است

بسیج == بمعنی آماده شدن برای کاری است چنانکه فردوسی گوید :

نباید درنگ اندرین کار هیچ - کجا آمد آسانی اندر بسیج

فرهنگستان این کلمه را بجای *Mobilsation* فرانسه اختیار

نموده و آن آماده ساختن نیروی نظامی و تهیه تمام سازو برگی

است که برای سفر و جنگ لازم است .

بسیجی = بجای *Mobilisable* (یعنی قابل تجهیز) پذیرفته شده

بلورشده = بجای متبلور *Cristallisé* پذیرفته شده است (ر)

بلورشناسی = بجای - *Cristallographie* پذیرفته شده است (ر)

بلورلایه = بجای متبلور مطبق *Cristallophyllien* پذیرفته شده

است (ر)

بلورین = بجای - *Cristallin* پذیرفته شده است (ر)

بُمب = *Bombe* در زبانهای بیگانه کرهٔ میان تهی است که آنرا از

باروت یا چیزهای دیگر مانند آن پر کرده و بوسیله های

مخصوص آتش زده میترکانند - همان کلمه بمب در

فرهنگستان پذیرفته شده است

بُمباران = پراکنده و پرتاب نمودن بمب از بالا بر روی مکان یا بر

روی شهری - مانند این کلمه درفارسی بسیاراست : چون

برگه = بجای فیش *Fiche* پذیرفته شده و آن پارچه ای از کاغذ یامانند آن است که در آن نام کتاب یاچیزهای مرتب کردنی را نوشته بهر طریقی که بخواهند مرتب میکنند (کتابداری)

برگه دان = محل قرار دادن برگه ها . این کلمه بجای *Fichier* پذیرفته شده است که در کتابخانه‌ها برای قرار دادن برگه ها است

بَرنامه = نوشته یا دستور چاپ شده‌ایست که روش و گزارش آئین و جشن یا انجمن را بآگهی مردم میرساند این کلمه بجای پرگرام *Programme* پذیرفته شده است

برونمرزی = مصونیت خاصی است که پاره ای اشخاص مانند وزرای مختار و سفرای کبار نسبت بقوانین قضائی کشوریکه در آنجا رفته‌اند دارا میباشند .

بَزَه = این واژه بجای کلمهٔ جرم برگزیده شده (دادگستری)

بَزَهکار = بجای کلمه مجرم پذیرفته شده است

بساك = بجای *Anthère* (افسر) پذیرفته شده است (گك)

بستانکار = کسی که از دیگری پول کالائی طلب دارد بعربی او را دائن گویند *Créditeur*

بستن حساب = عملی است که بواسطه آن حسابی را در بانك ختم میکنند *Clôture* (بانك)

بهرام = نام ایستگاه شماره ۳۲ راه آهن شمال که پیشتر طالب آباد خوانده میشد و بواسطه نزدیکی به تپه ها و خرابه هائی منسوب ببهرام گور بدین نام نامیده گردید

بِهشهر = نام ایستگاه شماره ٦ راه آهن شمال میباشد و آن شهری است که پیشتر جزء ولایتی بنام کبود جامه بوده و هنگامی که آن را آباد کرده‌اند (اشرف البلاد) یعنی بهترین شهر ها نامیده اند کلمهٔ بهشهر بجای اشرف اختیار شده است

بِهِل = پس از رسیدن بحساب چون دو بهر طلب و وامی نداشته باشند بهل میشوند *Quitte* مثال فلانی از بابت حساب خود با فرده ریال بشرکت پرداخته بهل شد (بانکی)

بی برگشت = اعتبار بی بر گشت ـ اعتباری است که نمی توان آن‌را بر گرداند (اعتبارغیر قابل‌فسخ) *Crédit irrévocable* (بانکی)

بی درمان = علاج نشدنی *Incurable*

بی گُلبرگان = بجای بی جام و عدیم الطاس *Apetales* پذیرفته شده است (ك)

بی لپه = بجای عدیم‌الفلقه *acotyledone* پذیرفته شده است (ك)

بیمارستان‌شهر = مریضخانه بلدی

بیماری = مرض *Maladie* (پ)

سنك باران گلوله باران ـ کلمه خارجی معـادل آن *Bombardement* است

بُنـاور = نام یکی از آبادیهای شهرستان گرگان است و پیشتر امچه لی نامیده میشد (امچه بمعنی بن درخت است و چون پیشتر در آنجا جنگل بوده و درختان آنجا بریده شده و بن های آنها بجا مانده فرهنگستان بجای امچلی نام بناور بآن داده است)

بَند = کلمه فارسی مفصل است و در کتابهای قدیم فارسی همیشه باین معنی بکار رفته است *Articulation* (پ)

بند شناسی = معرفة المفاصل *Arthrologie*

بندر سفیدگنبد = یکی از بندر های دریاچه رضائیه که پیشتر بندر آق گنبد نامیده می شد

بندرگز = نام فارسی بندرجز است

بُنگاه = بجای مؤسسه پذیرفته شده است

بُن لاد = بجای *Assise* پذیرفته شده است (ر)

بورَك = بجای ـ *Levure* پذیرفته شده است (ك)

بَها = فارسی قیمت است *Prix*

بهداشت = وسیله‌های نگاهداری‌سلامت . این کلمه بجای‌حفظ‌الصحه اختیار شده است *Hygiène*

بهداری = اداره‌ای که برای مواظبت‌بهداشت مردم تاسیس‌شده است این کلمه بجای صحیه اختیار شده است

پ

پادار = نام یکی از بخش‌های سقز (کردستان) است که پیشتر آنرا ایاغچی میگفتند (ترجمه از ترکی)

پاك = *Aseptique*

پاکی = *Asepsie*

پادگان = گروهی از سربازان که درمکانی موقف و برای محافظت آن‌مکان هستند تاکنون‌ساخلو نامیده‌میشد ـ پاد درفارسی بمعنی محافظت و نگاهبانی آمده و پادگان برابر فارسی ساخلو است

پارسا = نام‌یکی‌از بخش‌های سقز کردستان است که بجای‌ابوالمومن پذیرفته شده

پازهر و پادزهر = ضدسم *Antitoxine* (پ)

پاس = نگاهداشتن و نگاهبانی و حراست کردن و استوار داشتن درفرهنگستان مقرر شد این‌کلمه مخصوص (موعد قراولی) و (عمل قراول) بکار رود

مثال پاس سوچهر از ساعت هفت تاده است

پاسبان = کسی که از طرف شهربانی مأمور حفظ نظم و آسایش شهراست . فرهنگستان این‌کلمه را بجای *Agent de police* آژان پلیس اختیار نمود .

بیماری های بومی = امراض محلی — *Maladies endémique*

بیماری‌های بیرونی= امراض خارجی — *M. externes*

بیماری های پراکنده = امراض انفرادی — *M. sporadiques*

بیماری های پی = امراض عصبی — *M. nerveuses*

بیماری های جهانگیر = امراض وبائی — *M. pandemiques*

بیماری های درونی = امراض داخلی — *M. internes*

بیماری های روان = امراض روحی — *Psychiatrie*

بیماری های زنانه = امراض نسوان — *Gynecologie*

بیماری های کودکان = امراض اطفال — *M. des enfants*

بیماری های گرمسیر = امراض مناطق حاره — *M. des pay chauds*

بیماری های گوش و گلو و بینی = — *Oto-rhino-laryngolgie*

بیماری‌های مغز = امراض دماغی — *M. cerebrales*

بیماری‌های میزراه= امراض مجاری‌بول — *Maldies des vois urinaire*

بیماری واگیر = امراض ساریه — *M. Contagieuses*

بیماری های‌همه‌گیر = امراض وبائی — *Maldies epidemique*

بیمه = (بانك) عملی است که اشخاصی با پرداخت پولی مسئولیت کالا یا سرمایه یا جان خود را بعهده دیگری میگذارند و بیمه کننده درهنگام زیان بایدمقدار ضرر راپردازد *Assurance*

بی نام = (بانك) شرکتی است که بنام هیچیك از شرکاء نامیده نمی شود و تنها بنام تجارت آنها خوانده میشود

مثال : شرکت بي نام بیمه . شرکت بي نام قند *Anonyme*

پذیرا = کسی که قبول میکند *Acceptant* در اصطلاح بانکی کسیکه پرداخت سندی را قبول میکند

پذیرش = موافقتی‌است که بموجب‌آن دولتی نماینده سیاسی (وزیر مختار و سفیر کبیر) دولت دیگر را نزد خود برسمیت میشناسد بشمر (آگرمان) *Agrément* گفته میشد

پَذیرِش = عمل پذیرفتن - قبولی در اصطلاح بانکی عملی است که شخص پرداخت سندی را میپذیرد *Acceptation*

پذیرفتن = قبول کردن *Accepter* در اصطلاح بانکی قبول پرداخت سندی درموقع معین مثال پذیرفتن برات تما مشکل است

پذیرفتنی = چیزی که میتوان آنرا پذیرفت (بانکی) *Acceptable* مثال این سندپذیرفتنی است

پذیره‌نویسی = نوشتن‌وامضاء کردن در پای‌نوشته‌ای برای تعهد انجام کاری که در آن نوشته شرح داده شده *Souscription* هنگام تشکیل‌شرکتها از کسانی که میخواهند شریك باشند دعوت میشود وهریك ازآنها قسمتی از سهام شرکت را می پذیرند کارهریك از شریکها را پذیره نویسی مینامند

پرتوبینی = رادیو سکپی *Radioscopie* (پ)

پرتو شناس = رادیولژیست *Radiologiste* (پ)

پرتوشناسی = رادیولژی *Radiologie* (پ)

پاس بخش = (از پاس و بخش) کسیکه پاس را عوض کرده دیگری بجای او میگمارد

پاسداران = کسانی که به پاس میپردازند - پیش از این هشت قراولی گفته میشد

پاسگاه = محل پاس - جای قراولی - سابقاً بجای این کلمه (پست) بکار میرفت

پاسیار = یاور شهربانی نظیر سرهنگ ارتش (رجوع بشهربانی شود)

پاکت = (از کلمه فرانسه پاکه *Paquet* که بمعنی بسته است) درفارسی بمعنی لفافه ایست که نامه را در آن نهاده و سر آنرا میچسبانند

پایاپای = عمل دو کس یا دو کشور را گویند که طلب های خودرا بجای وامهائی که بهم دارند یا حساب میکنند و پیشتر تهاتر گفته میشد (*Compensation*)

پایان نامه = رساله دکتری (*Thèse*)

پابرد = مردی که به پزشك برای عیادت و معالجه بیمار دهند (حق القدم)

پایدان = بجای کفیل بمعنی ضامن پذیرفته شده است (د)

پایور = صاحبمنصب شهربانی و کشوری - صاحبمنصبان ارتش را افسر مینامند

پایه = در اصطلاحات اداری سه کلمه مقام و اشل ورتبه بکار میرفت که همه دارای یك معنی بودند و بجای تمام آنها کلمه (پایه) بکار خواهد رفت

پروانه — علاوه برمعنی حشره معروف درزبان فارسی بمعنی اذن و اجازه بطور عموم است در زبان فرانسه لیسانس بمعنی اجازه نامه‌است خواه اجازه نامه ای که بدانشجویان دانشگاه میدهند خواه اجازه نامهٔ ورود یا خروج کالا که از طرف اداره بازرگانی یا گمرك ببازرگانان داده میشود در فرهنگستان واژه پروانه بجای لیسانس اختیارشده ولی میتوان آنرا درتمام مورد هائی که مقصود اجازه‌نامه باشد بکار برد مثال دراین مصراع از شعر سعدی که میفرماید

پروانه را چه‌حاجت پروانهٔ دخول

پروانهٔ اولی بمعنی‌حشره وپروانهٔ دوم بمعنی اجازه‌نامه‌است

پرورش = فارسی تربیت است

پرورشگاه یتیمان = جائی‌است که کودکان یتیم‌را درآن نگاهداری‌و پرستاری میکنند (دارالایتام)

پَروَز = بجای *Liznee* پذیرفته شده است (گك)

پَرونده = بسته قماش واسباب ولفافهٔ قماش واسباب را نیز گفته‌اند پارچه که قماش‌را بدان بپیچند کیسه مانندی که استادان‌ابزار واسباب دکان خودرا درآن نهاده باریسمان ببندند . مثال

کیسه ام رو پرست از بدره   جامه‌ام زوست پر زپرونده

سندها و نوشته های راجع بیك موضوع یا یك‌کار ویکنفر را که یکجا جمع‌آوری شده وغالباً خلاصهٔ مطالب آن نوشته‌ها رابرای

پرتو نگاری = رادیو گرافی *Radiographie* (پ)

پرچم = بجای *Etamine* پذیرفته شده است (گ)

پرداخت = عمل دادن پول *Payement*

پرداخت عمل پرداختن = دادن پول به کسی که طلبکاراست *Versement*

پرداختن = (اصطلاح بانکی) دادن پولی که دریافت شد *Liquider*

پرداختنی = چیزیکه باید پرداخته شود چیزیکه قابل پرداختن است *Payable*

پرستارخانه = جائی است که درآموزشگاهها وسربازخانه ها بیماران را پرستاری میکنند وبرای بیماران همان بنگاه است

این کلمه بجای *Infirmerie* فرانسه اختیار شده است

پرسش نما = ورقه ایست که بروی آن چند سئوال نوشته شده و بداوطلبان کاری میدهند تاپاسخ های آنها را بنویسند

(سئوالنامه *Questionnaire*)

پَرَندك = نام ایستگاه شماره ٦٥ راه آهن جنوب است که پیشتر رحیم آباد گفته میشد بمناسبت نزدیکترین قریه بآن پرندك نام نهاده شد

پروانچه = گواهی نامه ایست که اردبستان ودبیرستان بدانش آموزان هرسال که درس خودرا تمام کرده اند داده میشود این کلمه بجای *Certificat d'étude* پذیرفته شده است

مثال صدریال که پرداخته ای درپشت سند نویس در اصطلاح علمی بیر بکار میرود(بانکی)

پشت نویس = سندی که درپشت آن نوشته شده *Endossé*

پشت نویسی = نوشتن درپشت سند (ظهر نویسی) *Endossement, endos*

پشتواره = سپرده ایست که کسی برای اعتبار خود در بانك معین میکند *Couverture*

پوشاندن = معین کردن پشتواره در بانك *Couvrir*

پَشیز = پول سیاه مس و نیکل وغیرآن *Billon* مثال ٠

سخن تا نگوئی بدینار مانی   ولیکن چه گفتی پشیز مسینی

(ناصر خسرو)

پلشت بَر = ضد عفونی کننده *Antiseptique*

پلشت بَری = ضدعفونی *Antisepsie*

پلشت = قیحی *Septique*

پلشتی = قیحی *Septicite*

پُل دشت = قریه عرب که درمشرق ماکو واقع است

پلنگ دژ = نام یکی‌از بخش های سقز (کردستان) که پیشتر عرب انبگ نامیده میشد ٠

پَلیدی = *Selle-feces*

پناده = مجمع پناه ده وازبخش‌های گرگان‌است که پیشتر قان‌یوحمر گفته میشد ٠ (قان یوحمر مکانیست که در آنجا خونریزی

آسانی درپشت پوشه های آن‌مینویسند بمرانسه دوسیه *Dossier*
می گویند - بجای دوسیه کلمه پرونده که بمعانی فوق است
اختیار گردید

پرهیز = احتماء *Diete*

پژوهش خواسته = مستأنف عنه (د)

پژوهش خوانده = مستأنف علیه (د)

پژوهش خواه = مستأنف (د)

پزشك = نام‌فارسی طبیب است اسدی گوید

پزشکی بخوب آیدارمیزبان

وحکیم ناصر خسرو گوید

عرب نزره شعردارد سواری پزشکی گزیدند مردان یونان

پزشك خانه = کلینیك بمعنی مطب در خارج *Clinique* (محلیکه
پزشك برای معاینه بیماران درخارج آماده مینماید)

پزشك دستیار = طبیب معاون

پزشکی = طب وطبابت *Medecine* (پ)

پزشکی آزمایشی = طب تجربی *Medecine experimentale*

پَسادَست = معامله‌ای که پس اردریافت قیمت آن پرداخته میشود و
بیشتر نسیه میگفتند *A credit*

پس انداز = پولی است که ارصرفه‌جوئی درهزینه پیدا میشود و این
کلمه بجای *Epargne* اختیار شده‌است مثال · صندوق پس‌انداز

پشت = بجای (ظهر) عربی اختیار شده *Verso*

پی بر = (بجای (پلاسه) یعنی اسبهائی که جایزه های دوم و سوم و چهارم را میبرند و هریك از آنها را پی برنخستین وپی بر دوم وپی برسوم خواهند گفت

پیدازا = بجای بازرالمباسل - روشن‌زاد *Phanerogames* پذیرفته شده است (گ)

پیخاله = مدفوع شکل

پیخال = برار مدفوع

پیش آگهی = (بانك) آگهی مختصری که پیش ازسررسیدن هنگام پرداخت سندی ازطلبکار یابانکی برای بدهکار فرستاده می شود *Préavis*

پیشاهنگی = در هشتاد و هفتمین جلسه عمومی فرهنگستان برابر های ذیل برای اصطلاحات پیش‌آهنگی که همه بزبان انگلیسی بود پذیرفته شد

Scout troop	رسد پیشاهنگی
Scout master	سررسد
Assistant scout master	رسدیار
Patrol	جوخه
Patrol leader	سرجوخه
Assistant patrol leader	جوخه یار
Quarter master	کارپرداز
Scribe	نویسنده

حرام است)

پنج پیکر = نام یکی از بخش های گرگان و بجای نشیوسقه برگزیده شده

پوسته = نام فارسی قشر است . مثلا بجای قشر زمین باید گفت پوستهٔ زمین

پوست کَن = کسی که در کشتارگاه حیوانات را پوست میکند و بعربی سلاخ گویند

پوشه = در فارسی هرچیزی را گویند که آنرا پوشند و در برکنند در فرهنگستان اختیارشده است برای لفافهٔ کاغذی که نوشته های اداری را در آن گذاشته وچند ورق آنها را در جزوه دانی قرار میدهند که از مقواست وسابقا شمیز گفته میشد که کلمه فرانسه وبمعنی پیراهن است

پول = قطعه فلزی کهازطرف دولتها برای آنارزش معینی معلوم شده وشکل مخصوص دارد این کلمه بجای *Numeraire,monnaie* بکار میرود

پیام = نام یکی از ایستگاههای راه آهن آذربایجان است که بجای ایستگاه یام پذیرفته شده است (یام در ترکی معنی قاصد و چاپار است و پیام درفارسی دارای معنی بر نزدیک بآن است)

پی = نام فارسی عصب وآن رشته های سفیدی است که درتمام اندام آدمی پراکنده و بمغز مربوط میشود (پ)

پیشاب = بول *Urine*

پیشاب‌راه = مجرای بول *Urèthre*

پیش بینی = *Pronostic*

پیش‌پاس = معالجه قبلی *Préventif*

پیش پرداخت = بجای (مساعده) پذیرفته شده است ـ واژه خارجی آن *Avance* است

پیش‌گیری = تقدم بحفظ ـ صیانت *Prophylaxie*

پیش نویس = این کلمه بجای مسوت پذیرفته شده و آن نامه موقتی است که پیشنهاد مضمون نامه‌را در آن نوشته پس از تصویب وزیر یا رئیس اداره آن‌را پاك نویسی کرده بامضا میرسانند ومیفرستند

پیشنهاد = عمل یکنفر تاجر یا هر پیشه یافروشنده یاخریدار که انجام کاری‌را باشرایط معین آ گاهی میدهد (عرضه) *Offre*

پیشوا = نام ایستگاه شمارهٔ ۳۰ راه آهن شمال است ونام پیش آن ایستگاه (امامزاده جعفر) بود

پیشه = کسب وحرفه

پیشه وران = (از پیشه وور) پیشه بمعنی شغل‌وکار وعمل و کسب وحرفه است فرهنگستان مقرر داشته که بجای (کسبه واصناف) بکار رود مثال :

که هر پیشه ور پیشه خود کند   جز این گر که نیکی کند بد کند

(نظامی)

فارسی	English
شیپورزن	Bugler
سرپرستان رسد	Troop committee
پایوران پیشاهنگی	Troop officers
پیوستگان	Scouters
رئیس پیشاهنگی	Chief scout executive
معاون پیشاهنگی	Assistant scout executive
نشانه هنر	Merit badge
سرپیشاهنگ	Provincial scout executive
سرپیشاهنگی	District commissioner / Local headquarter
انجمن پیشاهنگی	Local council
شورای رسد	Troop council
نوآموز ـ نوخاسته	Tender foot
دیوان پاداش	Court of honor
رهبر پیشاهنگی	Scout commissioner
رهبریار پیشاهنگی	Assistant scout commissioner
انجمن پیشاهنگی ایران	National council

پیش برد = بجای (گاسان) یعنی اسبی که جایزه نخستین را می برد و برنده نخستین است (اسب دوانی)

پیش بها = (بانک) چیزی که پیش از دریافت کالا بفروشنده دهند (بیعانه) *Arrhes*

ت

تاختگاه = بجای (پیست) یعنی خطی که اسبهای دونده درروی آن میدوند (اسب دوانی)

تاکستان = سیاُدُهن ـ قریه ایست درسرراه قزوین بهمدان وزنجان

تالاردرس = بجای (سالدکور) *Salle de Cours* پذیرفته شده است

تاله = نام ایستگاه شماره ۱۵ راه آهن شمال است که پیشتر طالح نوشته میشد

تب دانه‌ای = حمیات ثموری *Fièvre éruptive*

تپه سفید = نام ایستگاه شماره (۲) راه آهن جنوب است که پیشتر تپه سمف نامیده میشد بمناسبت شباهت لفظی تپه سمف تبدیل بتپه سفید شد

تخشائی ارتش = بجای صناعت ارتش پذیرفته شده.

کلمهٔ تخشائی از تخشیدن یعنی ساختن گرفته شده زیرا صنعتگران را در دوره ساسانیان هو تخشان یعنی (خوب سازندگان) میگفتند وحکیم فردوسی این واژه راتبدیل به اهتوخشی و اهنوخشی نموده است که همان کلمهٔ هوتخش است.

تخمدان = بجای ـ *Ovane* پذیرفته شده است (ك)

پیشینه= بجای گذشته کار اداری که پیشتر (سابقه) گفته میشد برگزیده شده (رجوع شود بدیرینگی)

پیك = کسی است که مامور رساندن بارها ونامه‌های پستی از جائی بجای دیگر است (چاپار) مثال

این چو پیکان بشارت برشمابان در هوا

وین چو بلان خواهر کش خرامان در قطار

پی گرد = (از پی - دنبال و گردیدن) کسی که درپی چیزی میگردد بجای *Exploratéur* اختیار شده

پی گردی = عمل گشتن درپی چیزی- بجای *Exploration* اختیار شده

پی نوشت = نوشتن درپی چیزی است بجای لفظ آپوستیل *Apostille* اختیار شده وآن دستوری است که رئیس های اداره‌ها درپائین نامه‌ها نویسند

پیمان= عهدنامه‌ای که میان دو یاچندتن و دو یاچنددولت بسته میشود فرهنگستان این کلمه رابجای پاکت *Pacte* برگزیده است.

پیمان نامه = بجای تعهدنامه پذیرفته شده است

پیوند= علاوه برمعانی دیگر نام رشته هائی است که ماهیچه ها را بیکدیگر وصل میکند و در فرانسه آنرا *Ligament* میگویند

پیوند نامه= این واژه بجای کلمه مقاوله نامه برگزیده شده .

پیوسته گلبرگان =بجای پیوسته جام و متصل الطاس *Gamopétales* پذیرفته شده است (گ)

تك انجام = بجای (آریوه) یعنی محلی که اسبها بایدبآن نقطه برسند (اسب دوانی)

تك لپه = بجای دولقه *Monocotylédone* پذیرفته شده است (گ ك)

تلخه رود = نام رودی است که از مشرق آذربایجان شرقی از کوههاورود آمده پس از گذشتن از شمال شهر تبریز بدریاچهٔ رضائیه میریزد سابقا (آجی چای) نامیده میشد

تمبر = قطعه کاغذ کوچك بانقش و علامت وارزش معینی است که در اداره پست ومانند آن بکار میرود *Timbre*

تَله زنك = نام ایستگاه شماره ۳٦ راه‌آهن جنوب است که پیشتر (تله‌زنج) خوانده میشد

تن پیمائی = عمل اندازه گرفتن قسمتهای بدن انسانی . اینکلمه بجای *Anthropométrie* اختیار شده است

تنخواه گردان = پولی است که درصندوق اداره وتجارتخانه گذاشته میشود تا در هنگام لزوم بمصرف خرید چیز های لازم وفوری برسد و آنرا سابقاً (اعتبار متحرك) *Fond de roulement* مینامیدند

تُندی = بجای سرعت *Vitesse* پذیرفته شده‌است (ف)

تَنه = بجای *Fuselage* هوا پیما پذیرفته شده و آن مانند دوك بسیار بزرگی است - چون قسمت موتور و بالها واراده ازهوا پیما برداشته شود قسمت باقی مانده آن که بدنه اصلی وجای نشستن است تنه نامیده میشود

تَراز = (بانك) مبلغ مساوی اختلاف دارائی و بدهی حساب که در آخر ستون کمتر مینویسند تامجموع دوستون مساوی شود اختلاف دارائی و بدهی درحساب *Balance*

تَراز کردن = قرار دادن تراز در آخر حساب برای مساوی کردن دوحاصل جمع *Balancer*

تَراز نامه = (بانك) صورتی است که خلاصهٔ دارائی و بدهی در آن نوشته شده‌است *Bilan*

ترازی = بجای افقی *Horizontal* (ف)

ترانزیت = (ازکلمه فرانسه *Transit*) هرگاه‌کالای کشوری از کشور دوم گذشته و باید در کشور سوم بفروش رسد در کشور دوم از پرداخت گمرك ومالیات معمولی ورود وخروج معاف است وفقط حقی میپردازد کـه آنرا حق ترانزیت گویند (حق‌عبور)

مثال متاع ترانزیتی کالای ترانزیتی

تعرفه = صورت قیمت وارزش متاع یاصورت مالیاتی که بمتاع‌تعلق می گیرد .

مثال تعرفه گمرکی *Tarif*

تَك آغاز = بجای (استارت) یعنی محلی که اسبها ازآ نجا دویدن را شروع میکنند . (اسب دوانی)

تَکاب = نام قسمتی است از آذربایجان که پیشتر (تیکان تپه) یعنی (خارتپه) گفته میشد

تیـع یاخار تی میگویند وتیکان جمع تی میباشد .

تیمارستان = (ازتیمار وستان) تیمار بمعنی خدمت و غمخواری و محافظت کردن بیمار یا کسی است که به بلائی دچار شده باشد فرهنگستان اینکلمه را بجای (دارالمجانین)اختیار نموده وآن جائی است که دیوانگان را در آنجا پرستاری و علاج میکنند

تیمارگاه = شعبه‌ای از ادارهٔ بهداری شهرداری است که بیماران فقیر رادر آن معالجه نموده ومجانا دوا میدهند فرهنگستان این کلمه‌را بجای (پست امدادی) اختیار نموده‌است

تیمچه = (ازتیم یعنی سرای بزرك وچه علامت تصغیر) کوچه و دالان سرپوشیده ایست که در کنارآن دکانها ومغازه‌ها ساخته شده فرهنگستان این کلمه‌رابجای پاساژ *Passage* اختیارنموده .



تماشاخانه = جائی است که مردم برای تماشا بآن میروند ـ بجای تآتر *Théatre* فرانسه اختیار شده

توپدار = (مرکب از توپ ودار مخفف دارنده) کشتی کوچکی است که چند توپ دارد ودر رودهای بزرك یا نزدیکی ساحل دریا کار میکند این کلمه بجای *Canonnière* فرانسه اختیار شده است

توده‌شناسی = بجای کلمه خارجی *Folklore* پذیرفته شده و آن علم بعادات ورسوم توده مردم ومجموع افسانه‌ها وتصنیف های عوامانه است

تهران = چون در نوشتن (طهران) و (تهران) هر دو نوشته میشد فرهنگستان مقرر داشت که از این پس تهران با(ت) نوشته شود

ته نشست = بجای رسوب *Sédiment* پذیرفته شده‌است (ر)

ته‌نشسته = بجای رسوبی *Sédimentaire* پذیرفته شده است (ر)

تیر = بجای فلش *Flèche* در هواپیمائی پذیرفته شده‌است

تیره پشت = نام فارسی ستونی از استخوانها است که آنهارا ستون فقرات میگفتند و در حیوانهای استخوان دار یافت می شود

تیره = بجای طایفه ـ خانواده *Famille* پذیرفته شده‌است (گ)

تیکان = بجای (تکانلو) که نام یکی از بخشهای سقز کردستان است پذیرفته شده تیغان یاتیکان جمع تیغ است ودر زبان کردی به

جنبش درنگی = بجای حرکت مبطئه *M retardé* (ف)

جنبش شتابی = بجای حرکت مسرعه *M accéléré* (ف)

جنبش‌شناسی = بجای علم‌الحرکات *Cinématique* پذیرفته شده است (ف)

جنبش یکسان = بجای حرکت متشابه *Mouvement uniforme* پذیرفته شده است (ف)

جنس = بجای- *Genre* پذیرفته شده‌است (گ)

جفت = بجای زوج پذیرفته شده‌است *Couple* (ف)

جنگ = نزاع بااسلحه‌مابین دوملت یادو کشور که بزبان فرانسه *Guerre* گفته میشود

جنین = *Foetus* (پ)

جور = بجای *Variété* پذیرفته شده است (گ)

جهانگرد = نام فارسی (سیاح) است

جهانگردی = لغت فارسی (سیاحت) است



ج

حاشو = عملهٔ کشتی

حاغر = نام یکی از بخشهای سقز (کردستان است) که پیشتر چاغرلو گفته میشد حاغر بفارسی بمعنی چینه‌دان مرغ است .

جانشین = قائم‌مقام (د)

جانوران = نام‌فارسی حیوانات است

جداگلبرگان = بجای گشاده جام و منفصل الطاس *Dialypetales* پذیرفته شده است (گ)

جزوه‌دان = پوشه هائی که مربوط بیک موضوع است در لفافی از مقوا قرار داده میشود که آنرا جزوه‌دان گویند در فرهنگستان مقرر شد که بجای کارتن *Carton* که بهمین معنی است جزوه‌دان گفته میشود

جُلبَك = بجای - *Algue* پذیرفته شده است (گ)

جناغ‌سینه = نام فارسی استخوان است که در جلوی سینه واقع شده و بعربی آنرا (عظم‌قص) میگویند (پ)

جنبش = (اسم مصدر از جنبیدن) بجای حرکت در اصطلاح علمی اختیار شده ولی نمیتوان بجای حرکت کردن (جنبش کردن) بکار برد . مثلا باید گفت فلانی از تهران بیرون رفت یا از تهران حرکت کرد و نمیتوان گفت (فلانی از تهران جنبش کرد)

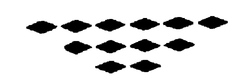
وبوسیلهٔ آن میتوان ارتباط موتور را از چرخ قطع نمود یا
بچرخ اتصال داد

چین = بجای *Pli* پذیرفته شده است (ز)

چین خوردگی = بجای – *Plissement* پذیرفته شده‌است (ر)

چینه = بجای طبقه *Strate* پذیرفته شده است (ز)

چینه شناسی = بجای طبقات الارض *Stratigraphie* پذیرفته‌شده .(ر)



چ

چاپ = عملی است که بواسطهٔ آن میتوان از روی یک نوشته چند نسخه شبیه بآن تهیه کرد ـ مثال ٠ چاپ سنگی چاپ سربی چاپ ژلاتینی

چاپخانه = نام فارسی مطبعه و آن محلی است که کتابها را در آن چاپ میکنند

چرك = ریم *Pus*

چشم پزشك = پزشکی که دردهای چشم را علاج میکند . سابقا (کحال) گفته میشد

چك بسته = (بانك) چکی است که برروی آن دوخط کشیده اند وفقط بانك دیگری میتواند آن چك را دریافت کند و باشخاص متفرق پرداخته نمیشود *Cheque barre*

چك = (بانك) سندی است که برات کش بدیگری میدهد تا پولی را از شخص سوم یا بانکی دریافت دارد وممکنست شخص دوم آن سندرا بدیگری واگذار کند *Cheque*

چمین = مدفوع *Excrement*

چنك = بجای کلاچ *Clutch* پذیرفته شده وآن چیزی است که درموقع حرکت اتومبیل یا هواپیما حرکت را بچرخها انتقال میدهد

خ

خارا = بجای گرانیت وصوان *Grande* پذیرفته شده است (ر)

خاراسا = بجای - *Grandoide* پذیرفته شده است (ر)

خارائی = بجای *Granitique* پذیرفته‌شده است (ر)

خاره = بجای صخره *Roche* پذیرفته شده است (ز)

خامه = بجای - *Style* پذیرفته شده است (گ)

خاور = مشرق

خبر گزاری = اداره ایست که خبر ها را بدست آورده و منتشر می نماید

خدایار = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) و بجای آلهیار بر گزیده‌شده

خدمتگزار = بجای کلمه (مستخدم) پذیرفته شده‌است مثلا مستخدمین مملکتی رابابد خدمتگزاران کشوری گفت

خدیش = نام یکی از آبادیهای بخش سقز کردستان و بجای خدیجه پذیرفته شده (خدیش کلمه فارسی وبمعنی خانم خانه‌دار و بانو کده یا کدبانو آمده)

خرده‌باج = (از خرده وباج) خرده کوچک وریز وباج مال‌واسبابی باشد که پادشاهان اززیر دستان ورعایا ستانند - خرده‌باج

ح

حسابدار = کسی که حسابهارا منظم نگاه میدارد ـ رئیس حسابداری

Comptable

حسابداری = ۱ ـ عمل منظم نگاهداشتن حسابها ـ ۲ ـ اداره‌ایست که در وزارتخانها بحسابها رسیدگی میکند و سابقاً محاسبات نامیده میشد این کلمه را فرهنگستان بجای *Comptabilité* اختیار نموده است مثال درس حسابداری در آموزشگاه بازرگانی ـ حسابداری اداره گمرك

حواله کرد = پول یاچیزی که پرداخت آن بدیگری واگذار میشود بجای *à l'ordre* فرانسه اختیارشده است مثال . بحواله کرد شما ده‌ریال پرداخته شد



د

داد حواست= عرض حال (د)

دادرس = قاضی (د)

دادرسی= محاکمه (د)

دادستان= مدعی‌العموم (د)

داد سرا = پارکه (د)

دادگاه = این کلمه بجای (محکمه) پذیرفته شده است

دادگاه‌استان = این واژه بجای محکمه استیناف پذیرفته شده‌است (د)

دادگاه‌بخش = این واژه بجای محکمه صلح برگزیده شده است (د)

دادگاه‌شهرستان= این واژه بجای محکمه بدایت پذیرفته شده است (د)

دادگستری = عدلیه (د)

دادنامه = ورقه حکمیه (د)

داده = پول پاسندی که ببانکی داده میشود تابحساب پرداختنی برند این کلمه بجای *Rsemise* اختیار شده است – مثال. داده شمابه بانك در ۵ مهرماه صدریال است.

دادیار = وکیل عمومی (د)

بجای عوارض متفرقه اختیار شده‌است

خُردنگاری = میکر و گرافی *Micrographie* (پ)

خرم‌شهر = نام تازه‌ایست که بمحمره داده شده

خرم‌کوشك = حزعلیه درخورستان

خزانه = اداره یاجائی که درآمد های کشوری درآن جمع شده وهزینه ها ازآنجا پرداخت میشود *Trésorerie* مثال خزانه بانك

خزانه دار = رئیس خزانه *Trésorier* مثال خزانه دار کشور

خزه = بجای *Mousse* - پذیرفته شده است (گ)

خسته خانه = جائی است که پیران ناتوان و بیماران علاج ناپذیرو کودکان بی کس را در آن نگاهداری میکنند این لفظ بجای *Hospice* فرانسه اختیار شده

خسرو آباد = خز علی‌آباد در خوزستان

خشنودی = این‌واژه برابر فارسی‌کلمه رضایت است .

خواربار = خوراك - آنچه میخورند دایرهٔ خواربار یکی از دایره های شهرداری‌است که بکارخوراك‌مردمان شهر میپردازد سابقاً دایرهٔ (ارزاق) نامیده میشد . مثال :

اگر مصریان را کنم کارراست شود خواربار همه رود کاست

(فردوسی)

خواسته = این‌واژه بجای‌کلمه مدعابه اختیارشده است (د)

خورد = (اسم مصدر ازخوردن) درفارسی عمل تغذی را گویند واین کلمه بجای *Nutrition* فرانسه اختیار شده است (پ)

دانشجو =(ازدانش‌وجو مخفف جوینده) شاگردی که درآموزشگاه های عالی تحصیل میکند وآن‌نظیر(طلبه) عربی‌و (اتودیان *Etudiant*) فرانسه است

دانشنامه= فرهنگستان این کلمه را بجای گواهی نامه دانشکده ها پذیرفته است

داور = حَکَم (د)

داوری = حَکَمیت (د)

دبیر = کارمند سفارتخانهٔ که مانند وزیر مختار و سفیر کبیر دارای مصونیت سیاسی است ودر غیاب آنها میتواند کار دار (شارژ داور) شود ودر سابق نایب سفارت گفته میشد *Secretaire*

دبیرخانه= (مرکب ازدبیر وخانه) دبیر بمعنی نویسنده ودبیرخانه دوائری است که دبیران و نویسندگان اداره‌ای درآن‌بکار های نوشتنی‌میپردازند سابقاً آنرا دار الانشاء یاسکرتاریا *Secrétariat* میگفتند مثال: دبیرخانه گمرك

دچاری = ابتلاء *Affection* (پ)

درآمد = عایدات ـ آنچه به کسی عاید میشود *Revenu*

درخواست = کلمه فارسی (تقاضا) است

درخواست = خواستن چیزی ـ نوشته‌ای که درآن چیزی خواسته یا پیشنهاد شود *Demande*

در صد = نرخ سودی که بهرصدریال سرمایه‌بسته میشود *Pourcent*

مثال : سرمایهٔ شما چند درصد سود میدهد

دارائی = (۱) آنچه از خواسته وکالا متعلق بکسی باشد - در حسابداری سرمایه دارای دو قسمت است قسمتی از آن بحساب دارائی است که بزبان فرانسه اکتیف *Actif* نامیده میشود حساب مقابل آن بدهی و اختلاف این دو حساب سرمایهٔ اصلی تجارتخانه یا مؤسسه است ۲ - مالیه

دارو = دوا *Medicament* (پ)

داروخانه = دواخانه *Pharmacie* (پ)

دارو ساز = دواساز *Phaarmcien* (پ)

داروشناس = ادویه شناس *Pharmacologiste* (پ)

دارو شناسی = ادویه شناسی (پ)

دارو فروش = دوا فروش (پ)

دازه = نام یکی از آبادیهای گرگان است که پیشتر آنرا دراز می گفتند (داره بمعنی چارچوبی است که برای نشستن مرغان برپامیکنند .

دامپزشك = کسی است که چارپایان بیمار اهلی رامعالجه میکند چه دام درفارسی بمعنی حیوانات اهلی میباشد و دامیار صیاد را گویند

جهان دامیاری است نیرنك ساز هوای دلش چینه و دام آز

(اسدی)

دامپزشك را فرهنگستان بجای بیطار که اصل آن کلمهٔ یونانی بوده اختیار نموده است

دریائی = منسوب بدریا (بحری)

دریائیان= کسان مربوط بدریا (بحریه)

دریا نورد =بحر پیما

دستگاه = بجای جهاز *Appareil* پذیرفته شده است (پ)

دستگیری = پیش ارایش (تعاون بلدی) گفته مدد و آب اداره ایست از شهرداری که به بیماران و رنجوران بینوا مساعدت و همراهی میکند

دستمزد = مردی که برای کار به کسی دهند بعربی (اجرت و حق الزحمه) گویند

دست‌ورز = (ازدست وورز) کسی که کارهای دستی میکند چه‌ورزیدن بمعنی حاصل و کسب است

دست‌ورزی= پیشه نمودن کارهائی که بادست انجام داده میشود

دستور = جوار *Prescription*

دستورخوراك= رژیم غذائی *Regime alimentaire*

دستورخوراك بیمار = رژیم بیماری *Regime de malade*

دسته = (نیروی دریائی) اینکلمه بجای *Section* انتخاب شده وآن دو کشتی جنگی است که بفرماندهی یکنفر هستند بطیر (هنك) درارتش

دستیار = معاون - یاری کننده - شاگرد - زیر دست - اینکلمه بجای (معاون فنی) اختیار شده

دشت میشان = نام قدیمی محلی است در خوزستان که طایفه های

درمان = طریق علاج *Remède* (پ)

درمان پذیر = علاج ... *Curable* (پ)

درماندگی = حال تاحری که ىمىتواند وام حود را بپردازد . پیشتر توقف گفته میشد . فرهنگستان این کلمه را بجای *Faillite* احىار ىموده است

درمان شناس = متخصص دراصول تداوی *Therapeute* (پ)

درمان‌شناسی = اصول تداوی *Therapeutique* (پ)

درمانگاه = کلینیك ىمعنی مطب در بیمارستان *Clinique* (قسمتی از بیمارستان که شامل چندین تحت حواب و تحت نظر يك سرپزشك اداره میشود)

درودگر = کسی که اسباب وآلاتی ارچوب میسازد وبعربی (نجار) گویند .

دریائیان = بحریان

دریابان = (رحوع بهنیروی دریائی شود)

دریادار = (رحوع بهنیروی دریائی شود)

دریا سالار = (رحوع بهنیروی دریائی شود)

دریافت = فارسی وصول و *Réception* است مثال از دریافت نامهٔ شما خرسند شدم - دریافت پول برات را بشما آگهی میدهم

دریافتی = آنچه تاجر ازدیگران میگیرد *Recette* و بحساب خود می برد مثال دریافتی امروز ماپانصد ریال است

دکتر = از کلمه فرانسه *Docteur* کسیکه بالا ترین رتبه علمی را از از دانشگاه میگیرد

دگر دیس = بجای *Metamorphique* پذیرفته شده (ر)

دِگَردیسی = بجای – *Métamorphose* پذیرفته شده است (ر)

دلال = (بانك) کسی که با در یافت حق معینی واسطه مابین خریدار و فروشنده میشود *Courtier*

دلالی = عمل دلال *Courtage*

دنده = استخوانهای پهلو را که بعربی (صلع) نامیده میشود بفارسی دنده میگویند

دور = بجای عصر *Epoque* پذیرفته شده است (ر)

دوران = بجای عهد *Ere* پذیرفته شده است (ر)

دوره = بجای *Période* پذیرفته شده است (ر)

دو فلزی = (بانك) قرار دادن واحد پول براساس دوفلز یعنی طلا و نقره *Bimétallisme*

دولپه = بجای دوفلقتین *Dicotylédon* پذیرفته شده‌است (گ)

دهدار = نام کسی است که کار های یك دهستان را اداره میکند و دهستان قسمتی از هر (بخش) است

دهستان = درتقسیمات کشوری‌هر بخش بچندین‌دهستان‌تقسیم‌میشود

دیداری = چیزیکه در هنگام دیدن باید انجام گیرد – سند دیداری سندی است که در هنگام دیدن باید پول آن پرداخته‌شود (عندالرویه) *á vue*

نبی طرف در آن مسکن داشته‌اند و فرهنگستان آنرا
بجای (نبی‌طرف) انتخاب کرده است

دغل = ۱ - عمل تغییر دادن متاعی برای گمراه کردن خریدار
Falsification ۲ - کسیکه چیزیرا برای گمراهی خریدار
تغییر میدهد

دفتر = ۱ - کتاب ومجموع ورقهائی که دبیران نوشته‌اند ۲ - جائی
که دبیران درآنجا بکارهای دفتر نویسی میپردازند کلمه
خارجی آن (کابینه) و (بورو) است مثال - دفتر وزارتی
دفتر پست

دفترچه = دفتر کوچك *Carnet*

دفتر دار = کسیکه دفتر های حساب رابدستور حسابداری مینویسد
Teneur de livres رجوع شود به (حسابدار)

دفترداری = عمل نگاهداشتن و نوشتن دفتر های حساب بموجب
قواعد حسابداری *Tenue de livres*

دفتررسید = نامه هائیکه از اداره ها باید برای اشخاص متفرق
فرستاده شود در دفتر ثبت شده و هنگام تحویل آن
نامه‌ها امضائی‌از گیرنده پا کت گرفته میشود این‌دفتر
که پیشتر آنرا دفتر ارسال‌مراسلات مینامیدند اکنون
دفتر رسید نامیده میشود

دفتر نماینده = دفتریست که در اداره ها خلاصه نامه های رسیده و
فرستاده را درآن‌مینویسند پیشتر اندیکاتور *Indicateur*
گفته میشد

ر

راستا = بجای امتداد *Direction* پذیرفته شده است (ف)

راسته = بجای *Ordre* پذیرفته شده است (گ)

رای = فارسی (رأی) عربی است (د)

راه = فارسی (طریق) است

وزارت راه بجای (وزارت طرق) برگزیده شده است

راهنمائی و رانندگی = سابقاً (شعبهٔ تامین وسایل عبور و مرور وسایط نقلیه) نامیده میشد که یکی از قسمتهای اداره شهربانی است

رایزن = کارمندیست که اردبیر اول (نایب اول) سفارت یک پایه بالاتر و از وزیر مختار یک پایه پائین‌تر است - پیشتر مستشار سفارت گفته میشد

رایزنی = این واژه را فرهنگستان بجای مشاوره برگزیده است

رُبایش = بجای جذب *Attraction* پذیرفته شده است (ف)

رَده = بجای طبقه *Classe* پذیرفته شده است (گ)

رده‌بندی = بجای طبقه بندی *Classification* پذیرفته شده است (گ)

رَگه = بجای *Filon* پذیرفته شده‌است (ز)

رَزم = یعنی محاصمه درمیان دو گروه ارتش یادو گروه ازمردم که

دیدگاه = نام یکی از آبادیهای شهرستان گرگان است که پیشتر (رباط گورلك) نامیده میشد

دیر فرست = تلگرافهائی که پس از تلگرافهای فوری در موقعی که سیمهای تلگراف آزاد ند مخابره میشود و پیشتر دیفره گفته میشد *Differe*

دیر کرد = عمل عقب افتادن ـ تاخیر بجای *Retard* اختیار شده است
مثال چك شما هفت روز دیر کرد دارد یعنی هفت روز از هنگام دریافت آن گذشته است

دیرین شناسی = بجای پالئونتولژی *Paleontologie* پذیرفته‌شده (ز)

دیرینگی = گذشته‌های خدمت کارمندان اداری را سابقهٔ خدمت میگفتند و اینکه بجای سابقهٔ خدمت پذیرفته شده
مثلا بجای چندسال سابقهٔ خدمت دارد گفته خواهد شد چند سال دیرینگی دارد (رجوع به پیشینه شود)

دیزه = نام یکی از ایستگاههای راه آهن آذربایجان است که بجای دیزج خلیل پذیرفته شده (دیزه تلفظ درست و معمول دیزج است ومردم محل هم دیزه میگویند)

دیوان دادرسی کشور = بجای دیوان عالی تمیز پذیرفته شده است (د)



رسید= نوشته‌ای است که رسیدن و دریافت کردن چیزی را معلوم میکند
بجای قبض رسید انتخاب شده‌است *Récépissé*

رسیدگی= کلمه فارسی (تحقیق) است بجای آنکه بگویند تحقیقات
بعمل آمد باید گفته شود (رسیدگی شد)

رسیدگی= بجای *Vérification* اختیارشده - رسیدن - رسیدگی کردن
و فعل آن‌است

مثال حساب فلان را رسیدگی کنید - چون حساب فلان‌را
رسیدیم هزار ریال کم بود داشت

رسیدگی فرجامی = رسیدگی تمیزی (د)

رسیدگی نخستین= رسیدگی بدایت (د)

رسیده = وارد - نامه هائی که برسد مثال : نامه های رسیده بجای
مراسلات وارده

رفتگر = کسیکه بکارروفتن کوچه ها میپردارد (مامور تنظیف)

رفت و روب= عمل پاك کردن - در شهرداری نام دائره ایست که
بکار روفتن وصاف کردن کوچه‌ها وخیابانها میپردارد
(دائره تنظیف وتسطیح)

رگ شناسی= معرفة‌العروق (پ)

رگه = *Filon*

روادید = عبارت وامضائی است که‌نوشته‌ای رادارای اعتبارمیسازند
مانند (روادید کنسول روی گذر نامه‌ها) این واژه بجای
ویزا *Visa* برگزیده شده‌است

زبان فرانسه *Combat* میگویند .

رزم ناو= (مرکب از رزم و ناو) بجای *Croiseur* فرانسه اختیار شده وآن کشتی تند روی است که مواظب حرکت کشتی‌های دشمن است و ناگهان بر کشتیهای جنگی یا تجارتی دشمن حمله میکند وممکن است از اقامتگاه دائمی خود بسیار دور رود

رژه = بجای کلمه فرانسه دفیله *Defile* اختیار شده

رژه رفتن = دفیله‌رفتن

رسته = دکانهای بازار که در یك صف واقع است چنانکه جمال الدین سلیمان گوید

در رسته جمال تو هر دل کــه عاشق است
جانی بسنك بطر دهد و رایگان دهد صف

انسان را نیز گفته‌اند چنانکه فاریابی گوید

بصاعت سخن خویش بسم از خواری
بسان آینهٔ چین میان رستهٔ رنگ

فرهنگستان مقرر داشته است که این کلمه بجای صنف بکار رود مثال رستهٔ آهنگران ـ رستهٔ کفش دوزان

رستنی= بجای *Végétal* پذیرفته شده‌است (گ)

رستنی‌ها= بجای *Végétaux* پذیرفته شده‌است گ

رستی= بجای ترابی و *Argileuse* پذیرفته شده است (ز)

رسد بان= پایه‌ور شهربانی ـ نظیر ستوان ارتش (رجوع بشهربانی شود)

رویان= *Embryon* (دوره اول رشد تخم رادر رحم مادر قبل‌از سه‌ماه رویان نامند) (پ)

رویان شناسی= *Embroylogie* (پ)

ریز حساب = صورت‌جزء حساب *Décompte*

ریز دانه= بجای - *Microlithique* پذیرفته شده است (ز)

ریشه‌داران = بجای *Thallophytes* پذیرفته شده است (ک)



روانامه — فرمانی است که رئیس کشوری به کنسولهای خارجی میدهد
وآنهارا بانجام دادن ماموریت خود مجاز مینماید
فرهنگستان این واژه‌را بجای اگزه کواتر *Exequatur*
برگزیده است .

رو = کاغذ دو طرف دارد طرفی که نوشتهٔ سند برآنست رو *Recto*
ومقابل آن (پشت) است که بعربی ظهر و بفرانسه *Verso*
می گویند .

رودك = نام ایستگاه شماره ۲۷ راه‌آهن جنوب است که پیشتر
(حشمت آباد) نامیده میشد بواسطه آنکه رود کوچکی از
آن میگذرد ودر هشت کیلومتری ایستگاه دو رود واقع
شده‌است رودك نامیدهشد

روزگار = بجای *Age* پذیرفته شده‌است (ر)

روزنامه = (بانك) دفتری که خرید و فروش روزانه را بطریق
معینی در آن مینویسند *Journal*

روش = اسم مصدر از رفتن - در فرهنگها بمعنی رفتار و طرز است
این کلمه بجای *allure* در هواپیمائی پذیرفته‌شده‌است که پیشتر
(مشی) گفته میشد

رونوشت = نوشته‌ایکه ازروی نوشتهٔ دیگر مینویسند *Copie*

رونویس = ۱ - بجای کلمه (ثبات) پذیرفته شده‌است، ۲ - کسیکه
ازروی نوشته‌ای نوشتهٔ دیگر مینویسد *Copiste*

زره‌دار = (مرکب از زره ودار مخفف دارنده) کشتی است که از صفحه های محکم آهنی پوشیده شده و گلوله های دشمن بدان اثری نمیکند - بفرانسه آنرا *Guirasse* میگویند .

زرینه بالا = از آبادیهای بخش سقز (کردستان) وبجای آلطون علیا برگزیده شده - (آلطون درترکی بمعنی طلا است)

زرینه پائین = یکی ازآبادیهای بخش‌سقز (کردستان)وبجای آلطون سفلی برگزیده شده

زرینه رود = نام رودی است که از کوه های کردستان فرود آمده بدریاچه رضائیه میریزد وپیشتر از این (جغتوچای) گفته میشد

زمین پیما = (اززمین و پیما مخفف شده) پیمودن بمعنی اندازه گرفتن وزمین پیما اندازه گیرنده زمین است و بعربی (مساح) گویند

زمین‌شناسی = بجای معرفةالارض *Geologie* پذیرفته شده‌است

زندان = جائی که محکومین وجنایتکاران رادر آن نگاه مـی دارند (محبس)

زندان بان = مستحفظ زندان

زندانی = کسیکه در زندان نگـاهداشته شده (محبوس) کلمه فرانسه نظیر آن *Prisonnier* است که درآن زبان دو معنی دارد یکی کسیکه درزندان‌است ودیگر کسی که درجنگ گرفتار میشود و بعربی اورا (اسیر) میگویند - زندانی

ز

رال = نام یکی از ایستگاههای راه آهن آذربایجان است که بجای (قراگر) پذیرفته شده . رال دهی است نزدیک ایستگاه قراگر و بمناسبت نزدیکی بآن این نام بر گزیده شده‌است .

رایچه= (مرکب ازرای وچه) احکام طالع مولود ـ فرهنگستاناین کلمه رابجای (ورقه ولادت) اختیار نموده وآن ورقه‌ایست که در هنگام ولادت کودك نوشته میشود واداره آمار از روی آن‌ورقه شناسنامه تهیه میکند ـ بکار بردن رایچه‌بجای مولد صحیح نیست

زایشگاه= محلی است دراداره شهرداری که برای زائیدن زنهاآماده شده است

زبانی= پیشتر زبانی راشفاهی میگفتند وشفاهی درزبانی عربی بدین معنی نیست

زرادخانه = مکانیست که درآن اسلحه ومهمات را نگاهداری می نمایند وفرهنگستان این‌واژه رابجای قورخانه‌و (ذخایر ومهمات ارتش) بر گزیده است .

زر= فلز قیمتی ـ طلا

زرد پی = نام‌فارسی رباط‌یعنی رشته های‌زردی است که دو استخوانرا بهم متصل میکندو بفرانسه *Tendon* گویند

س

ساختگی = فارسی (مجعول) است ـ بجای (سند مجعول) باید گفت (سند ساختگی)

ساختمان = معماری (شهرداری)

سازش = آکرد *Accord* (اصطلاح وزارت امور خارجه)

سازش = بجای (صلح) در اصطلاحات دادگستری پذیرفته شده است .

سازمان = این کلمه بجای (تشکیلات) که بزبانهای بیگانه *Organisation* میگویند پذیرفته شده است

ساز و برگ = آنچه سربازان ازلباس ووسایل وآلات دیگرداده میشود این کلمه در فرهنگستان بجای *Equipement* پذیرفته شده است

سالمندان = اکابر ـ مثال : آموزش سالمندان .

سبزده = از آبادیهای بخش سقز (کردستان)که پیشتر قطاسحق نامیده میشد .

سبزه کوه = این محل دردهستان ژاورود کردستان واقع است و پیشتر آنرا کره سی مینامیدند .

سپارنده = کسی که میسپارد (ودیعه دهنده) *Déposant*

سپردن = گذاشتن چیزی در جائی تامدت معینی (ودیعه) *Deposer*

را فرهنگستان فقط برای معنی اول اختیار کرده و اگر در
معنی دوم بکار رود غلط است چنانکه پس از تصویب این
کلمه مترجمان روزنامه‌ها هرگاه کلمه *Prisonnier* دیده‌اند
بزندانی ترجمه کرده‌اند مثلا نوشته‌اند (سرباران دولتی
پانصدتن زندانی گرفتند) در صورتیکه باید بنویسند
(پانصدتن را اسیر کردند) پانصدتن را گرفتار کردند)

زنگیان = از آبادیهای شهرستان گرگان پیشتر آنرا زنگی محله
مینامیدند .

زهر = سم *Poison* (استریکنین یکجور زهریست) (پ)

زهرآبه = توکسین *Toxine* (هر میکرب زهرابه دارد) (پ)

زهرشناسی = سم‌شناسی *Toxicologie* (پ)

زیار = از آبادیهای شهرستان گرگان است و پیشتر آنرا زیارت
می نامیدند (بمناسبت آل زیار که در گرگان حکومت
داشته‌اند)

زیان = نقصان‌وضرر *Perte* مقابل‌سود

زیرخان = رجوع شود بالارو

زیردریائی = (از زیر ودریائی آنچه درزیر آب دریا است ـ کشتی
کوچك جنگی است که میتوا ند در زیر آب حرکت
کند و در زیر کشتیهای دشمن اژدر بگذارد این کلمه
را فرهنگستان بجای *Sous-marin* اختیار نموده و قبل از
این (تحت‌البحری) نامیده میشد

سربهر = پایورشهربانی - نظیرسروان ارتش(رجوع بشهربانی‌شود)
سرپاس = پایور شهربانی - نظیر سرتیپ ارتش (رجوع بشهربانی
شود)
سرپاسبان = پایور شهربانی مانند گروهبان ارتش (رجوع بشهربانی
شود)
سرپزشك = رئیس سرویس بیمارستان *Chef de service*
سرچشمه = - نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) و بجای
باش‌بولاق پذیرفته شده است
سُرخرگ = شریان *Artere*
سَرداوَر = حَکَم مشترك (د)
سررسید = هنگام پرداخت پول‌سند (موعد) *Echéance*
سررسیدنامه = دفتری‌است که‌سررسیدسندهارامعین‌میکند *Echéancier*
سرکلانتر = اداره‌ایست درشهربانی برای نگاهداری انتظام عمومی
که‌پیشتر آنرا (اداره پلیس) میگفتند
سرکنسول = ژنرال قنسول
سرلاد = نام یکی از آبادیهای شهرستان گرگان است که پیشتر سلاخ
نامیده میشد .
سرمایه = فرهنگستان این‌کلمه‌رابجای *Capital* فرانسه اختیارنموده
وآن تمام متاع یاپولی است که برای بازرگانی گذاشته
می شود
سرمایه‌دار = کسی که دارای سرمایه زیاداست *Capitaliste*

سپرده = چیزی که در جائی گذاشته شده *Dépôt* مثال فلان در بانك دوهزارریال سپرده دارد ـ کسانی که میخواهند دراین معامله داخل شوند بایدسه هزارریال سپرده بگذارند

سپیدرَك = وعاءلنفاوی *Lymphatique*

سِتام = هرچیزی که ازچرم وبطایر آن برای یراق وزین اسب بکار برند این کلمه بجای *Harnachement* پذیرفته شده است

سِتَرَوَن = عقیم

سترون کردن = عقیم کردن *Stériliser*

سترون کننده = عقیم کننده *Stérilisateur*

سترونی = عقم *Stérilité*

ستون = علاوه بر معنی معروف بجای کلمه *Mât* در هواپیما پذیرفته شده‌است ـ در کشتی‌ها آنرادکل میگویند ولی‌در هواپیماها ستون مانندی است که سیمهای مهار های هواپیما و بالها بآن وصل میشوند

سخنران = کسیکه سخن رانی مینماید (کنفرانس دهنده)

سخنرانی = بجای کنفرانس پذیرفته شده وآن خطابه هائی است‌که ازطرف یکنفر برای گروهی گفته میشود بجای کنفرانس که بمعنی مجمع علمی است‌انجمن بکارخواهد رفت مثلابجای‌مجلس کنفرانس‌مجلس‌سخنرانی وبجای کنفرانس بدولت انجمن بدولت گفته خواهدشد

سرآبیار = کسی است که چند آبیار زیردست اوهستند

سماك = بجای سماق *Porphyre* پذیرفته شده است (ر)

سماك نما = بجای - *Porphyroide* پذیرفته شده است (ر)

سنجاقك = سنجاق کوچکی است که درسوراخهای سرپیچها قرار می دهند تا هنگام حرکت مهره های آنها باز نشود پیشتر آنرا (اشپیل) میگفتند که تغییر شکل یافته کلمه آلمانی *Splint* است.

سند = ۱ - نوشته ای است که مطلبی را ثابت می کند *Acte* (مانك) ۲- نوشته ای است که وام یا طلبی را معین مینماید *Effet* مثال . چك سند تجارتی است - سند خرید خانهٔ من پیش شماست .

سنك = بجای وزنه *Poids* پذیرفته شده است (ف)

سنك = بجای حجر *Pierre* پذیرفته شده است (ر)

سنگتراش = کسی که سنك میتراشد (عربی حجار)

سنك‌شناسی = بجای علم‌الاحجار و معرفةالاحجار *Petrographie* پذیرفته شده است (ر)

سنگواره = بجای مستحاث *Fossile* پذیرفته شده است(ر)

سنك و اندازه و نرخ = بجای (اوزان و مقیاسها و نرخ) اختیار شده و در شهرداری شعبه ای بدین نام است .

سنگینی = بجای وزن وثقل *Poids-Pesenteur* پذیرفته شده است (ف)

سو = بجای جهت *Sens* پذیرفته‌شده‌است(ف)

سوخت‌آما = بجای *Carburateur* پذیرفته‌شده‌و آنچیزی‌است که‌سوخت

سر ناوی = سرجوخهٔ دریائی (رجوع به نیروی دریائی)

سفته = سندی است که بواسطهٔ آن یکنفر از شخص دیگری درخواست میکند که پولی را شخص سوم بپردازد (فه‌طلب) *Lettre de change*

سفته بازی = (بانك) خرید و فروش سندهای تجارتی و ورق های بها دار بقصد استفاده زیاد و بکار بردن وسایلی که دارندگان سند ها را فریب دهد که ارزانتر از قیمت حقیقی بفروشند *Agiotage*

سفید تپه = نام یکی از آبادیهای بخش کردستان است که پیشتر آنرا آق‌تپه میگفتند (ترجمه ترکی)

سفید رود = نام رود بزرگی است که از کردستان سرچشمه گرفته پس از گذشتن از جنوب آذربایجان از دره رود بار و اتصال بشاهرود بدریای مازندران میریزد سابقاً قسمت بالای آنرا قبل از رسیدن بشاهرود (قزل اوزن) مینامیدند فرهنگستان مقرر داشت که تمام رود را سفید رود بنامند

سفید گنبد = نام یکی از بندر های دریاچه رضائیه است که پیشتر آق گنبد نامیده میشد. (ترجمه از ترکی)

سلمان کند = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) و نام است نام سلمان فارسی بجای سلیمان کندی برگزیده شد

سماق ده = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) که پیشتر سماق لو نامیده میشد.

سیاه‌چر = نام یکی از آبادیهای بخش سقز کردستان و پیشتر آنرا قره چر مینامیدند (قره بترکی بمعنی سیاه وچر از چریدن است)

سیاه‌چمن = نام‌فارسی قراچمن‌است که رودی بهمین اسم ازآن گذشته بسفیدرود میریزد

سیاه دشت = یکی از آبادیهای بخش کردستان و بجای قره غـان اختیار شده

سیاهرگ = ورید *Veine*

سیاه‌گل = از آبادیهای بخش کردستان است که پیشتر قره گل نامیده میشد (قره بترکی یعنی سیاه وگل همان گل است)

سیاه‌گندم = نام یکی ازآبادیهای کردستان وبجای قره بغده پذیرفته شده است (ترجمهٔ ترکی)

سیاه‌باو = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) که پیشتر قره‌باو نامیده میشد (ترجمهٔ‌ترکی)

سیاهه = صورت ریز جنسهای خریده‌شده یاپولهای پرداختی یادریافتی کـه از طرف خریدار یا فروشنده تهیه می شود (صورت حساب) *Facture*

سیخک = بمعنی سیخ کوچك است ـ این کلمه بجـای *Béquille* در هواپیما پذیرفته شده وآن چیزی است مانند سیخ کوچکی که در دساله هواپیماست و در هنگام نشستن اندکی درخاك فرورفته ازحرکت جلوگیری میکند

ماشین را با هوا آمیخته و برای سوختن آماده مینماید
آما اسم فاعل از آمودن است بمعنی پر کردن و درهم
ساختن پس (سوخت آما) یعنی مخلوط کننده سوخت

سوخت پاش = بجای *Gicleur* در هواپیما پذیرفته شده وآن قسمتی
است که نفت یا بنزین را درماشین هواپیماپرا کنده
میکند تا بتواند با هوا مخلوط شود .

سود = منفعت حاصل از بازرگانی ـ مثال سود من از این خرید
دویست ریال است فرانسه معادل‌آن *Bénefice-Profit* ولغت
مقابل آن زیان است .

سود ناویژه = نفع غیر خالص .

سودویژه = نفع خالص .

سود و زیان = نفع وضرر ـ سود زیان مخفف آن است .

سوزا = بجای‌قابل‌احتراق وسوختنی*Combustible*پذیرفته شده‌است(ر)

سوسن گرد = نام قدیمی شهریست در خوزستان که مدتی بنام
خفاجیه خوانده شده و فرهنگستان همان نام قدیمی
را از نو برای همان شهر اختیار کرد . سابقا اینشهر
بواسطه پارچه های سوزن زده خود مشهور بود .

سیاهاب = نام رودی است در گرگان که بدریای مازندران میریزد
بیشتر آنرا (قره سو) میگفتند ـ ایستگاه شماره ۲ راه
آهن شمال نیز بهمین نام است

سیاهپایه = یکی ازآبادیهای بخش کردستان وپیشتر قره‌غایه نامیده
میشد(ترجمه ترکی)

ش

شاخه = بجای شعبه *Embranchement* پذیرفته شده است (گ)

شادباش = این واژه بجای کلمه تبریك پذیرفته شده‌است

شادگان = نام قدیمی شهریست در خورستان که مدتی آنرا فلاحیه میخواندند وفرهنگستان همان نام قدیمی رامجدداً برای همان شهر اختیار نمود

شازَند = نام ایستگاه شماره (۲۱) راه آهن جنوب است که پیشتر (ادریس‌آباد) گفته میشد بمناسبت نزدیکی بکوه‌شازند بدین نام خوانده‌شد

شاهین‌دژ = نام شهری‌است در جنوب دریاچه رضائیه که پیشترآنرا صاین قلعه میگفتند

شتاب = بجای *Accélération* پذیرفته شده‌است (ف)

شتابنما = بجای *Hodographe* پذیرفته شده‌است (ف)

شفاخانه = اداره‌ایست که به بهداشت شاگردان آموزشگاهها رسیدگی کرده وبیماران‌راعلاج‌مینماید سابقاً (پست‌صحی امدادی مدارس) گفته میشد

شماره = بجای نمره اختیار شده است : بجای نمره ۵ باید شماره پنج گفت

شمش = قطعه فلزی که هنوز چیزی باآن ساخته نشده ومعمولا شکل

سیلیسی = بجای - *Siliceuse* پذیرفته شده است (ز)

سیمین دشت = نام ایستگاه شماره (۳٤) راه آهن شمال است که پیشتر حسن آباد نامیده میشد. بواسطه مجاورت با کویر وایستگاه شماره ۲۳ که موسوم بهرزین دشت است سیمین دشت گفته شده است

سیمین رود = رودیست که ازجنوب بدریاچه رضائیه میریزد- پیشتر آنرا (طاطائوچای) میگفتند

سینه = صدر *Thorax-Poitrine*

سیه چشمه = قراعینی



سرنهر = سروان

یاور = سرگرد

پاسیاردو = سرهنگ دو

پاسیاریك = سرهنگ یك

سرپاس = سرتیپ

شهردار = رئیس شهرداری (رئیس بلدیه)

شهرداری = اداره ایست که درشهرها بکارساختمانها و پاکیزگی کوچه‌ها وخیابانهای شهر رسیدگی میکند (سابقا بلدیه گفته میشد)

شهرری = حضرت عبدالعظیم

شهرستان = کشور ایران به۴۹ قسمت تقسیم شده که هریك ازآنهارا (شهرستان) مینامند

شهریار = نام ایستگاه شمارهٔ ٤ راه‌آهن جنوب‌است که پیشتر(رباط کریم) نامید میشد این نقطه بمناسبت اینکه مرکز شهریار است بدین نام خوانده‌شد

شهنواز = نام طایفه‌ایست که در منطقه‌مکران سکنی دارند وپیشتر باراحمدرائی گفته میشد .

شیرخوارگاه = جائی است که‌ازطرف شهرداری کودکان شیرخوار را درآن نگاهداری میکنند (دارالرضاعه)

شیشه‌ای = بجای زجاجی *Vitreuse* پذیرفته شده است (ر)

مبله درار یامکعب است *Langot*

شناسنامه= ورقه ایست که ازاداره آمار وثبت احوال بهرشخص داده میشود وارروی آن‌ورقه آن کس رامیشناسند. سابقاً ورقه هویت نامیده میشد

شه‌بخش = نام طایفه ایست که‌درمنطقه مکران سکنی‌دارند وپیشتر اسمعیل رائی گفته میشد .

شهپر = پرهای بزرك مرغان را گویند این کلمه بجای *Aileron* در هواپیما پذیرفته شده وآن قسمتی ازبالهای هواپیماست که تعییر جهت وامتداد حرکت بوسط آن‌انجام میگیرد و کار شهپررادر پرندگان انجام میدهد

شهر = آبادی بزرك که دارای خانه‌ها وعمارتها وخیابانها و کوچه‌ها ومیدانها وجمعیت بسیار است (بعربی بلد)

شهربانی= اداره ایست که در کشورها بحفظ انتظام‌عمومی میپردازد فرهنگستان‌این کلمه‌رابجای(نظمیه)اختیار نموده‌است‌پایوران شهربانی‌چنانکه درفرهنگستان پذیرفته شده ازاینقراراست.

سر پاسبان = آژان

سر پاسبان‌سه = گروهبان‌سه

سر پاسبان دو= گروهبان دو

سر پاسبان یك= گروهبان یك

رسدبان‌سه = ستوان‌سه

رسدبان‌دو = ستوان‌دو

رسدبان‌یك= ستوان یك

ف

فراخواندن = احضار مامور

فرحام = رسیدگی تمیز (د)

فرحام خواسته = ممیزعنه (د)

فرحام‌خوانده = مستدعی علیه تمیز (د)

فرحام خواه = مستدعی تمیز (د)

فرخزاد = نام یکی از آبادیهای کردستان که پیشتر آنرا عرب اغلو مینامیدند .

فرستاده = صادر که اصلا بمعنی بیرون رونده است بجای فرستاده‌شده استعمال میشد فرهنگستان مقرر داشته است که بجای (صادر) فرستاده گفته شود

فرسودگی = ضایع‌شدن و کهنه‌شدن اسباب است بقسمی که از آن بتوان دیگر استفاده نمود ـ سابقاً آنرا (اسقاط) میگفتند .

فرماندار = کسی که کارهای شهرستان رااداره میکند مثال : فرماندار همدان ـ فرماندار تهران

فرهنگ = (وزارت) وزارت معارف

فزونی = مبلغ یاپولی که زیادتر ازارزش‌متاع‌است (مازاد) *Excédent*

فهرست = ۱ـ این کلمه بجای *Repertoire* فرانسه اختیار شده و آن جدول یادداشتی است که عنوان مطلب های کتابی را در

ص

صرف = (بانك) اختلاف مابين بهای واقعی پول و بهائی که در بازار خرید وفروش میشود *Agio*

صندوق = جعبهٔ چوبی یافلزی برای نگاهداشتن یابردن کالا ازجائی بجای دیگر ـ دراصطلاح بانك محلی که پولهای پرداختی رابدیگران داده وپولهای دریافتی را میگیرد *Caisse*

صندوقدار = کسی که در اداره‌ها ودر بانکها پول را دریافت یا پرداخت مینماید *Caissier*

ط

طلبکار = کسیکه پول یاکالائی ازدیگری باید باو برسد *Creancier*



ک

کاخ دادگستری = عمارت عدلیه (د)

کار = شغل

کارآگاه = پلیس مخفی – بجای *Detective* اختیار شده‌است

کارآموز = کسی که مشغول آموختن کار است اینکلمه بجای (استاژیر) پذیرفته شده

کارآموری = دوره ایست که اشخاصی که وارد خدمت میشوند بی حقوق برای آشنا شدن بکار خدمت میکنند – این کلمه بجای استاژ *Stage* پذیرفته شده

کارپرداز = رئیس کارپردازی (رئیس مباشرت ملزومات)

کارپردازی = اداره‌ایست که لوازم کار واثاثیه وزارتخانه وبنگاهی‌را تهیه میکند پیشتر آنرا (مباشرت و ملزومات) می گفتند

کارخانه = نام ایستگاه‌شماره دوراه‌آهن شمال است که پیشتر (کارخانه قند) گفته میشد

کاردار = مامور سیاسی است که درغیاب‌وزیرمختار یاسفیرکبیر موقتاً نمایندگی دولت‌خودرا نزددولت دیگری عهده‌دار میشود وپیشتر شارژدافر گفته میشد .

کارشناس = اهل‌خبره (د)

آن نوشته و شمارهٔ صفحه‌ای که شرح مطلب را در آن داده اند رجوع شده‌است .

۲ ـ بجای *Inder* زیر بکار میرود

ق

قانون گذاری = بجای کلمه (تقنینیه) پذیرفته شده‌است مثال دوره دهم قانون گذاری .

قبله چشمه = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) است که پیشتر قبله بولاغی نامیده میشد (ترجمه ترکی)

قپانداری — مالیاتی است که از بابت قپان کردن کالا بشهرداری پرداخته میشود (باج قپان)

قرارداد = نوشته‌ایست که مابین دو یا چند نفر رد و بدل میشود و هر یک از آنها انجام کاری را عهده میگیرند *Contrat*

قرارداوری = قرار حَکَمیت (د)

قرنتین — قرانطینه *Quarantaine* (پ)

قفسه سینه = قفس صدر *Cage thoracique*



کالبد شکافی — تشریح عملی *Dissection* (جسد آدمی را برای یافتن مسیر پی هاو رگها و موضع ماهیچه ها اندام باندام مشکافند) (پ)

کالبدشناسی = تشریح *Anatomie* (معرفت باندامهای بدن آدمی که از چه قسمتها تشکیل یافته ودر کجا قرار گرفته وروابط آنها بایکدیگر چیست) (پ)

کالبد گشائی = فتح‌مت *Autopsie* (شکافتن جسدی برای اینکه معلوم‌شود بیمار ازچه‌مرض مرده‌است) (پ)

کامیار = نام یکی ازآبادیهای بخش سقز (کردستان) و بجای قاچیان پذیرفته شده است.

کان = بجای معدن *Mine* پذیرفته شده است (ر)

کان‌شناسی = بجای معدن شناسی *Mineralogie* پذیرفته شده است (ر)

کانون سوارکاران = بجای ژکی کلوب احتیار شده‌است

کانی = بجای معدنی *Mineral* پذیرفته شده‌است (ر)

کبودان = نام یکی ازآبادیهای بخش سقز (کردستان) کـه پیشتر آنرا قوتلو مینامیدند.

کتابخانه= جائی است که کتابها رادر آن گرد آورده وبدستورمعینی در گنجه ها قرار میدهند و هر گاه کسی بخواهد برایگان ازآنها استفاده میکند—این کلمه بجای *Bibliothèque* پذیرفته شده است — پیشتر مغازه‌هائی را که برای فروش کتاب است‌نیز کتابخانه میگفتند فرهنگستان برای اینکه

کارشناسی = حمرویت (د)

کارکنان = تمام کسانی که در وزارتخانه‌ای بکارمشغولند *Personnel*

کارگزار = (بانك) کسی که کارهای بانك رادر شهر دیگری انجام میدهد *Correspondant*

کارگزاری = بنگاه هائی است که معامله اشخاص را بر عهده گرفته برای خرید وفروش خانه یاسایر راهنمائی‌ها مزدی گرفته وکاری انجام میدهند

کارگزین = رئیس کارگزینی

کارگزینی = (از کار و گزیدن) اداره ایست که در وزارتخانه بکارمندان رسیدگی کرده شغل آنهارا معین و تعیین ماموریت آنهارا مطابق اطلاعات و احتیاج و شایستگی هر یک تعیین مینماید (سابقاً استخدام و پرسنل نامیده میشد)

کارمزد = بجای حق‌العمل پذیرفته شده است

کارمند = عضو (اداره و نظایر آن) (رجوع باندام شود)

کارورز = انترن *Interne* (دانشجوئی که امتحان مسابقه را گذرانده ودر بیمارستان بدستور سرپزشك کارمیکند) (پ)

کاس برك = بجای *Sépale* پذیرفته شده است (گ)

کاسه = بجای حقه *Calice* پذیرفته شده است (ك)

کاسه‌سر = جمجمه *Crâne* (پ)

کالا = مال‌التجاره ومتاع و لباس واسباب خانه است *Marchandise*

حکیم سنائی گوید

توعلم آموختی ازحرص اکنون ترس کاندرشب

چو دزدی باچراغ آید گزیده‌تر برد کالا

کلالده = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان)است که پیشتر قیلون نامیده میشد

کلید = بجای (مفتاح) پذیرفته شده‌است ـ مفتاح رمز کلید رمز

کمبود = چیزی یا پولی که در هنگام ترازکردن حساب یا پرداخت وام کم میآید مثال کمبود صندوق کمبود کالا *Deficit*

کنسول = ماموریکه کار رسمی او حمایت هم میهنان خود وحفظ منافع آنها در کشور بیگانه میباشد و بجای قنسول پذیرفته شده

کنسولیار = ویس قنسول

کُنِش = بجای عمل *Action* پذیرفته شده‌است (ف)

کوپلانده = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) است که پیشتر قپلانتو نامیده میشد

کوچک = نام یکی از آبادیهای کردستان و بجای قوحق بر گزیده شده (ترکی)

کوچه = (از کووچه علامت تصغیر) راه کوچک و باریک

کوشک = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان)است که پیشتر آنرا قاشق مینامیدند .



این دو نام از یکدیگر تمیز داده شود کتابخانه را مخصوص جایگاه اول و کتابفروشی را که بزبانهای بیگانه *Librairie* میگویند برای محل فروش کتاب پذیرفته است

کتابشناس = کسی است که شناسائی باحوال کتابها و مصنفین یا مؤلفین آنها دارد کلمه خارجی برابر آن *Bibliographe* است

کتابفروشی = مغازه‌ای که در آن کتاب فروخته میشود ـ این کلمه در برابر *Librairie* است

کُردکوی = نام یکی از آبادیهای کردستان و پیشتر آنرا کرد محله مینامیدند

کشاورزی = این کلمه بجای فلاحت وزراعت است

کَرَجی = قایق پاروئی یادارای موتور

کرو = کرجی که باباد حرکت میکند

کشتارگاه = جائی است که درآن حیوانات را کشته و گوشت آنهارا بمصرف خوراك شهر میرسانند (بعربی مسلخ گویند)

کلاچك = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) است که پیشتر آنرا قلعه حقه مینامیدند

کُلاله = بجای کلمه *Stigmate* پذیرفته شده است (گ)

کلانتر = رئیس کلانتری *Commissaire*

کلانتری = شعبه از شهربانی که بکار تنظیم بخشی از شهر میپردازد *Commissariat*

کلانتر مرز = کمیسر سرحدی ـ کلانتری که بکارهای مرز رسیدگی می نماید

گردش خون = بجای (دوران دم) که در کتابهای علمی اصطلاح شده بود اختیار شده‌است .

گرده = بجای پلن *Pollen* پذیرفته شده‌است (گ)

گشتاور = بجای عزم *Moment* پذیرفته شده است (ف)

گرمابه = نام فارسی حمام است .

گرمسار = مکانی است در خوار که پیشتر (قشلاق) نامیده میشد و ایستگاه شماره ۲۷ راه‌آهن شمال در آن ساخته شده .

گرو = چیزی که در مقابل دریافت پول از کسی نزد او گذاشته میشود که هرگاه پول را رد کند آن چیز را بگیرند (وثیقه) *Gage*

گروگان = چیزی است که بگرو (رهن) گذاشته میشود (مرهونه)

گروه = بجای دسته *Groupe* پذیرفته شده‌است (ر)

گزارش = غیر از معنی های بسیار که برای آن نوشته شده شرح و تفسیر چیزی گفتن وادا کردن سخن است ـ این کلمه بجای *Rapport* فرانسه که در نوشته های اداری معمول شده بود انتخاب گردیده است .

گشتی = دسته‌ای از نگهبانان که باید مسافت معینی‌را نگهبانی کنند و پیوسته در آن مسافت حرکت میکنند این کلمه بجای *Patrouille* فرانسه اختیار شده‌است .

گلبرگ = بجای *Pêtale* پذیرفته شده‌است

گلخیزان = یکی از آبادیهای شهرستان سنندج است که پیشتر قلیان نامیده میشد .

گ

گاوصندوق = صندوق بزرك آهنی را گویند *Coffre-fort*

گج ساران = نام مکانی است در نزدیکی نهبهان که پیشتر (گج قره گلی) خوانده میشد .

گداز = (از گداختن) آب کردن چیزی است و بعربی (دوبان) می گویند *Fusion*

گذر = محل عبور کردن و گذشتن ـ بجای (معبر) اختیار شده .

گذر نامه = نوشته ایست که برای گذشتن و مسافرت ازشهر بابی یااداره دیگری بکسی داده میشود فرهنگستان این کلمه رابجای (تذکره) ویا پاسپورت اختیار نموده

گرانبها = چیزی که ارزش و بهای زیاد دارد *Précieux* مثال طلا و نقره دوفلز گرانبها هستند

گرانی = بجای ثقل *Pesenteur -. Gravité* پذیرفته شده‌است .

گرانیگاه = بجای مرکز ثقل *Centre de Gravité* پذیرفته شده است (ف)

گردافشانی = بجای *Pollinisation* پذیرفته شده‌است (گ)

گردش = بعربی جریان گویند دراصطلاح بانکی بجای *Circulation* اختیار شده .

گواه = این واژه بجای کلمه شاهد بر گزیده شده است مثال · فلانی در این کار گواه منست (د)

گواه خواهی و گواه خواستن = این دوواژه را فرهنگستان بجای استشهاد و استشهاد کردن پذیرفته است (د)

گواهی = این‌واژه بجای شهادت بر گزیده شده‌است (د)

گواهینامه = (مرکب از گواهی‌و نامه) گواهی بمعنی شهادت‌و تصدیق است و نامه بمعنی کتاب وفرمان و مکتوب ـ فرهنگستان گواهی نامه را بجای تصدیقنامه و شهادتنامه *Certificat* اختیار نموده ـ مثال ، فلانی از آموزشگاه کشاورزی گواهی نامه گرفته است

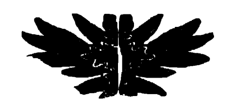
گوشت‌فروش = بعربی (قصاب) گویند

گومیشان = از بخشهای شهرستان گرگان و بجای گمش تپه بر گزیده شده است

گونه = بجای *Espece* پذیرفته شده است (گ)

گیاه = بجای *Plante* پذیرفته شده‌است (ف)

گیاه شناسی = بجای نبات شناسی معرفة النبات *Botanique* پذیرفته شده است (گ)



گلزار بالا = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) است و بجای قورلوعلیا برگزیده شده است .

گلزار پائین = قورلوسفلی نام یکی از آبادیهای بخش سقز است که بیشتر قوزلوسفلی نامیده میشد

گلسنگ = بجای *Lichen* پذیرفته شده است (گک)

گلشن = یکی از آبادیهای بخش سنندج (کردستان) است که پیشتر آنرا گلین مینامیدند .

گماشتن = این واژه بجای کلمهٔ نصب احضار شده است

گنجه = نام فارسی قفسه است و آن برای نگاهداری کتاب یا چیز های دیگر بکارمیرود .

گنجینه = در اصطلاح کتابداری بجای (مخزن کتاب) پذیرفته شده و آن مکانی است که کتابها را مطابق ترتیب معینی در آن مرتب نموده درموقع حاجت هریك را که بخواهند بآسانی یافته دردسترس خوانندگان میگذارند *Dépot*

گندزدا = ضدعفونی کننده *Desinfectant* (پ)

گندزدائی = ضدعفونی کردن *Désinfection* (پ)

گندزدوده = *Désinfecte* (پ)

گندمان = نام یکی از آبادیهای سقز (کردستان) است که پیشتر آنرا طاهر بوعدا مینامیدند .

گوارش = نام فارسی عمل هضم است ـ ترکیباتی راهم که برای رود گذراندن غذا میسارد گوارش گویند و (جوارش) معرب آن است .

مایچه شناسی = معرفةالعضلات *Myologie* (پ)

مایه = بنیاد هر چیزرا گویند وفرهنگستان این کلمه را بجای *Vaccin* اختیار نموده وآن چیزی است که برای جلوگیری ازبیماریها دربدن وخون اشخاص داخل میکنند

مایه‌زنی = *Vaccination* (پ)

مایه‌کوبی = تلقیح واکسن *Vaccinothérapie* (پ)

مدال = این کلمه بجای *Médaille* پذیرفته شده وآن سکه مانندی است که بیادگار واقعه مهمی یا بپاس خدمت شخص بزرگی ساخته میشود – بپاس خدمت کارکنان اداره یا کسانی که خدمت برجسته‌ای برای کشور یاانجمنی انجام داده‌اندممکن است مدال داده‌شود وآن پائین‌تر از (نشان) است

مردسیاسی = رجل سیاسی

مردم‌شناسی = این کلمه بجای *Anthropologie* (انترو پولژی) پذیرفته شده وآن علمی است که بشرح کارهای مادی اقوام وملل مختلف میپردازد .

مرزدار = کسانیکه برای نگاهداری سرحدهای کشوربند

مرزداری = اداره مرز – یعنی اداره ایکه بکار مرز داران رسیدگی میکنند (اداره گارد سرحدی)

مسکین‌خانه = جائی است که ازطرف شهرداری مسکینان وبینوایان رادر آن نگاهداری میکنند (دارالمساکین)

مشکاباد = نام ایستگاه شماره (۱۸) راه آهن جنوب است که پیشتر ابراهیم آباد گفته میشد وچون این محل مرکز مشکاباد

ل

لایه = بجای طبقه *Couche* پذیرفته شده‌است (ر)

لگن = لگن خاصره *Bassin* (پ)

لگن‌چه = حوضچه *Bassinet* (پ)

م

مادگی = بجای آلت تانیث در گل *Pistil* پذیرفته شده‌است (گ)

مازیار = (از آبادیهای شهرستان گرگان است) این کلمه بمناسبت نام تاریخی مازیار که از ایرانیان معروف و در آن حدود میزیسته بجای (حاج‌علینقی) اختیار شده‌است.

ماما = فارسی (قابله) است

مامك پائین = یکی از آبادیهای بخش سقز است که پیشتر مامق سفلی گفته میشد.

مامك بالا = یکی از آبادیهای بخش سقز است که پیشتر آنرا مامق علیا میگفتند

مانده = تفاوت جمع دریافتی و پرداختی یك تجارتخانه *Solde* ـ مانده بدهکار هنگامی است که دریافتی بیش از پرداختی باشد و مانده بستانکار هنگامی است که پرداختی بردریافتی فزونی دارد

ماهیچه = عضله *muscle* (پ)

مهر انگشت = در انگشت نگاری هر گاه انگشت آلوده بمرکب را در روی کاغذ بهند اثری ازآن باقی میماند که درزبان فرانسه *Empreintedigitalle* نامیده میشود وفرهنگستان بجای آن مهر انگشت را اختیار نموده است- کسانیکه نمیتوانند پائین نامه ها و سندها را امضاء کنند مهر انگشت خود رامیزنند .

مُهره = چیزهای گردیست که درمیان آنها سوراخ باشد وبفارسی هر یك ازاستخوانهای تیره پشت را که پی ازآنها گذشته مهره و بعربی فقره گویند

مهاوی = (رجوع به نیروی دریائی شود) یکی از درجات نیروی دریائی .

میانه = نام صحیح محلی است در آذربایجان که هاء آخر آن راتبدیل بج کرده میانج مینامیدند

میرابی = دایره ایست از شهرداری که بکار آبهای شهری رسیدگی میکند (دائره میاه)

میزه شناس = *Urologue* (ب)

میزه نای = حالب *Urétère* (پ)

میکرب = از کلمه فرانسه میکروب *Microbe* (جانوران ذره بینی بسیار کوچك)

میکرب شناس = میکربیولژیست *Microbiologiste*

است بدین نام خوانده شد

مغزتیره = (مغز و تیره یعنی ستون پشت) رشته سفیدی است که در وسط استخوانهای تیرهٔ پشت قرار گرفته و آنرا عوام مغز حرام و بعربی نخاع مینامند

مَلَوان = ناوبر در کشتیهای تجارتی (ملاح)

موزه = مجموعهٔ بزرگی از آثار صنعتی و چیز های گرانبها ـ مکانیکه این آثار را در آن بمعرض نمایش میگذارند وهنرمندان میتوانند از آنها استفاده کنند ـ کلمه *Musée* را فرانسویان از لغت یونانی گرفته‌اند ـ موزه نام تپه‌ای بوده است در(آتن) که در آن عبادتگاهی برای (موزها) که بخداوند زن بوده‌اند ساخته شده بود

مومیاکاری = *Momification* (مرده‌ای را برای اینکه دوام پیدا کند وفاسد نشود مومیائی مینمایند)

مویرگ = عروق شعریه *Vaisseau Capillaire* (ب)

مهاباد = نام تازه‌ایست که برای ساوجبلاغ مکری اختیار شده و دو محل دیگر باسم مهابا دهست یکی در اصفهان و دیگری در ترکستان

مهار = بجای هوبان *Hauban* اختیار شده و آن قسمتی است درهواپیما که بالهارا بهم مربوط میسازد

مُهر = در فرهنگستان مقرر شد بجای کلمه (استامپ) مهر گفته شود

مِهرانرود = نام قدیمی سیلابی است که از تبریز میگذرد و آنرا به (میدان چای) تبدیل کرده بودند

ن

ناخدا = (مخفف نا وخدا یعنی صاحب کشتی) است سعدی فرماید

خدا کشتی آنجا که خواهد برد اگر ناخدا جامه برتن درد

(رجوع به سروی دریائی شود) نظیر سرهنگ ارتش .

نافه = بجای *Androcée* پذیرفته شده است (گ)

نام آوردن = نام آور یکی از بزرگان خانواده پادوسبان است که درقرن هفتم درناحیه چالوس ونور اسپاندار بوده وآن ناحیه‌را از دست برد بیگانگان مخصوصاً هجوم مغول محفوظ داشته‌است وبرای زنده کردن نام او ناهارخوران در راه مخصوص از این به بعد (نام آوران) نامیده می شود

نام و نشان = بجای سجل احتیارشده ـ نام و نشان هر کس وسیله شناختن اوست .

نامه = کتابت وفرمان وکتاب راگویند چون در نوشته‌های اداری غالباً مرقومه ومراسله بکاربرده میشد فرهنگستان این کلمه‌را یادآوری نموده است که بجای مرقومه و مراسله بکاررود .

نانوا = کسی که نان‌را پخته ومیفروشد بعربی (خبّاز) گویند .

نانوا خانه = اداره‌ایست‌درشهرداری که بکارنانوایان رسیدگی‌میکند (خبّازخانه) .

میکروب‌شناسی = میکروبیولژی *Microbiologie*

میله = بجای *Filet* پذیرفته شده است (گک)

مین = (از کلمه فرانسه مین *Mine*) اسبابی است که در زیر کشتیهای دشمن گذاشته میشود تا انفجار آن موجب خرابی و شکستن کشتی شود.



ناهید = نام ایستگاه شماره ۷ راه‌آهن جنوب است که پیشتر نجف‌آباد گفته میشد - پیشتر در اطراف نجف‌آباد کنونی محلی بنام طیرزبر ناهیده بوده و باین مناسبت نجف آباد به ناهید تبدیل یافت .

نَبَرد = یعنی محاربه‌وجدال‌مابین‌دوسپاه که زبان فرانسه‌ئیان‌آنرای *Bataille* میگویند .

نبرد ناو = (مرکب از نبرد بمعنی جنگ و ناو بمعنی کشتی) بجای *Croiseur de bataille* یعنی کشتی تندرو اختیار شده است - نبرد ناو ها دارای تمام وسایل محافظت هستند و سرعت آنها زیادتر از زره دارهای سنگین است .

نخست وزیر = فرهنگستان این واژه را بجای رئیس الوزراء پذیرفته است .

نرخ = (بانک) قیمت وارزش هرسند یاسهم یامتاع درروزیکه قیمت شده است *Taux* و *Cours*

نزار = نام یکی از آبادیهای شهرستان گرگان است وبجای آرخ برگزیده شده است (ترجمه ترکی)

نژاد = بجای *Race* پذیرفته شده‌است (گ)

نژادشناسی = علمی است که احوال ملل مختلف را شرح داده و از استعدادهرقوم گفتگومیکند این کلمه بجای *Ethnologie* و *Ethnographie* پذیرفته شده‌است

نشانی = ۱ علامت - این کلمه را فرهنگستان بجای (قرائن‌وامارات)

ناو= کشتی جنگی بمعنی اعم .

ناواستوار = (نیروی دریائی را به‌بینید) نظیر استوار درارتش .

ناو بان = (نیروی دریائی را به‌بینید) یکی ازدرجات نیروی دریائی مطابق ستوان درارتش .

ناوبر= (ازناو وبردن) کسی که کشتی رامیبرد راننده کشتی .

ناوبری‌هوا = بجای ائرونا ویگاسیون *Aeronavigation* پذیرفته شده است .

ناو تیپ = مجموعه کشتی های جنگی که دارای دو یاسه ناو گروه‌و نظیر (لشگر) درارتش است .

ناوسروان = (نیروی دریائی‌را به‌بینید) نظیر سروان درارتش .

ناوچه= کشتی کوچك جنگی .

ناوشکن = (ازناو بمعنی کشتی وشکن مخفف شکننده) کشتی کوچك بسیار تند رو که برای دنبال‌کردن اژدروکن ها است و خود آن کشتی نیز اسبابهائی برای افکندن اژدر دارد این کلمه بجای *Contre - torpilleur* اختیار شده است .

ناوگان = مجموع کشتیهای جنگی یك دولت را گویند و این کلمه بجای *Flotte* اختیار شده‌است .

ناو گروه = (نیروی دریائی) دویا سه دسته کشتی است و این کلمه بجای *Escadrille - flottille* اختیار شده و نظیر آن در ارتش تیپ‌است .

ناوی= سرباری که درخدمت دریائی است (نیروی دریائی)

میشود که مالیات دولتی جنس درونی جعبه یامایع درونی بطری پرداخته شده است (بجای باندرل *Banderolle* که کلمه فرانسه است اختیار شده)

نوانخانه= (از نوان وخانه) نوان بمعنی ناتوان و لاغر و ضعیف است نوانخانه جائی است که ازطرف شهرداری ناتوانان رادر آن نگاهداری میکنند (دارالعجزه)

نودِز= نام ایستگاه شماره ۱۰ راه‌آهن جنوب است که پیشتر احمدآباد گفته میشد واین نام نام یکی از آبادیهای قدیمی است که در این محل بوده است .

نوشانه = بمعنی آب گوارا وآب حیات است چنانکه نظامی گوید
مباد این درج دولت را نوردی بیمباد اندرین نوشانه گردی
فرهنگستان این کلمه رابجای مشروب اختیار کرده است .

نوشت افزار= بجای (لوازم التحریر) پذیرفته شده است .

نوکار= اکسترن *Externe* دانشجوئی که امتحان مسابقه را گذرانده و در بیمارستان بدستور کار ورز بکار های مقدماتی میپردازد

نوکردن= فارسی تجدید کردن است *Renouveler* مثال : سند خود را در بانک نو کنید .

نهان دانگان = بجای مستور البذور *Angiospermes* پذیرفته شده است (گ)

نهانزا= بجای مخفی التناسل ـ و کمزاد و خفی الزهر *Cryptogames* پذیرفته شده است (گ)

اختیار نموده مثال : ارنشانیها چنین دانسته‌شد که درآمدفلان تجارتخانه درحدود صدهزار ریال است .

۲ ـ علامت مخصوص *Signalement* که برروی گذرنامه‌ها یاشناسنامه‌ها گذاشته میشود ـ نشانی رابیشتر ازرنگ مو یا چشم یا اثرهای بریدگی یازخم درچهره معین‌میکنند .

نگارش ـ این کلمه رافرهنگستان بجای انطباعات پذیرفته است

نگاهبانی = عمل نگهبان (کشیك)

نگهبان = بجای کشیکچی اختیارشده

نمایندگان شهر = وکلای انجمن بلدی

نمایندگی = عمل نماینده بانك *Agence*

نماینده = (بانك) کسی که از طرف بانکی در شهر های دیگر کارهای بانك‌مز کررا انجام میدهد *Agent*

نمودار = بجای گرافیك *Graphique* پذیرفته شده‌و آن‌خطی است که بالاوپائین رفتن مقدار معینی را نمایش میدهد وبرای رسم آن خط‌دو محورعمود بر یکدیگر یا صفحه‌ای شطرنجی اختیار میشود وتغییر مقداررا در خانه های آن کاغذ معین مینماید ـ شکل یا خطی را که از مجموع این نقاط ساخته میشود (نمودار) میگویند .

نمونه = این کلمه بجای لفظ فرانسه *Specimen* اختیار شده است .

نوار چَسْب = رشته باریکی ازکاغذ بشکل نوار که بر روی جعبه یا بطری میچسبانند ـ نوارکاغذی که برروی بطری‌یاجعبه ازطرف اداره مالیه چسبانده میشود واز آن‌رو معلوم

ناخدایك = سرهنك یك

دریادار = امیرالبحر سوم

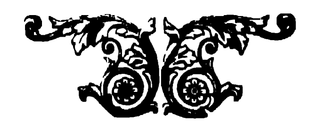
دریابان = امیرالبحر دو

دریاسالار = امیرالبحر یك

ناوهای کشتیهای جنگی از اینقرار است

ناو - ناوچه - کرجی - کرو - نبردناو - رزم‌ناو - پی گرد - ناوشکن - اژدر انداز - اژدراوکن - توپدار - زیردریائی برای - توضیح هریك از این لغات بخود آنها رجوع شود

نیستان = یکی از آبادیهای حومه شهر سمندج است که پیشتر قامشله نامیده میشد (ترجمه ترکی)



نهانزادان آوندی = بجای مخفی‌التناسل‌وعائی - گمرادن لوله دار پذیرفته شده است *Crytogames Vasculanes*
(گ)

نیرو = بجای‌قوه *Force* پذیرفته شده‌است (ف)

نیروسنج = بجای میزان‌القوه *Dynamometre* پذیرفته شده‌است (ف)

نیروی دریائی = تمام وسیله هائی که دولتی برای جنگ دریائی دارد ازقبیل کشتیهای جنگی و زیر دریائی ها و سرباران دریائی افسران نیروی دریائی از اینقرارند ·

ناوی = تابین

سرناوی = سرجوخه

مهناوی‌دو = گروهبان ۲

مهناوی‌یك = گروهبان ۱

ناواستواردو = استوار ۲

ناواستواریك = استوار یك

ناوبان‌سه = ستوان سه

ناوبان دو = ستوان‌دو

ناوبان‌یك = ستوان‌یك

ناوسروان = سروان

ناخداسه = سرگرد

ناخدادو = سرهنك دو

واریز = عدل واریجن

واژه = فارسی لغت است

واَزنش = بجای دفع *Répulsion* پذیرفته شده است (ف)

واُکنش = بجای عکس‌العمل *Réaction* پذیرفته شده است (ف)

واگذارنده = (بانك) کسی که چیزی را مفروشدو بدیگری میدهد *Cédant*

وام = فارسی قرض است *Dette*

وَرَسك = نام ایستگاه شماره ۱۸ راه آهن شمال است که پیشتر عباس آباد نامیده میشد ــ و چون نزدیکترین نقطه به پل معتمر و قریه ورود ورسك است بدین نام خوانده شد

ورشکست = (بانك) تاجری که بواسطهٔ اشتباهات و مرتکب شدن خطاهائی نتواند وامهای خود را بپردازد *Banqueroutier*

ورشکستگی = وضع تاجر ورشکست *Banqueroute*

وزارت بازرگانی = وزارت تجارت

وزارت پیشه‌وهنر = وزارت صناعت

وزارت دادگستری = وزارت عدلیه

وزارت دارائی = وزارت مالیه

وزارت راه = وزارت طرق

وزارت فرهنگ = وزارت معارف

وزارت کشور = وزارت داخله

وُشمگیر = این کلمه بمناسبت نام تاریخی وشمگیر بجای (پیشیك محله) که از آبادیهای شهرستان گرگان است اختیار شده‌است .

و

وابسته = در سفارتخانها بماموری گفته میشود که تازه وارد کارشده وهنوز بپایه دبیری نرسیده است ووقتی این کلمه بامضاف الیه استعمال شود معنی آن فرق خواهد کرد مثل وابسته نظامی یاوابسته تجارتی فرهنگستان این واژه رابجای آتاشه *Attache* برگزیده است

واخواست = فارسی (اعتراض وپرتست *Protest*) است هنگامیکه براتی پذیرفته نشود از طرف دارنده سند یابراتکش واخواست میشود

واخواستن = بجا آوردن واخواست *Protestation*

واخواهی = عمل واخواستن مثال واخواهی شماازبانک صحیح نیست زیرا که اعتبار تمام شده‌است *Protestation*

وارسی = رسیدگی کردن بچیزی یابکاری این کلمه بجای (ممیزی) و کنترل *Contrôle* اختیار شده

واریختن = رسیدگی بحساب برای تعیین کردن مقدار وام یا طلب و تعیین مانده بدهکار یا مانده بستانکار بطریقی که اگر ازنو حسابی باز کنند درآغاز حساب جدید جز باقیماندهٔ حساب گذشته چیزی ننویسند ـ این کلمه‌را فرهنگستان بجای تصفیه و*Liquidation* اختیار نموده است

ه

هَرزَند = نام یکی از ایستگاه های راه‌آهن آذربایجان است که بجای ایستگاه هلا کو پذیرفته شده‌است .

(دهستان هرزند که مردم آن بفارسی سخن میگویند نزدیک باین ایستگاه‌است)

هزینه= بمعنی خرج است که مقابل دخل باشد و بمعنی خزینه و نفقهٔ عیال یعنی روزمره‌ای که جهت زن وفرزند مقرر کنند در فرهنگستان این کلمه بجای لفظ (مخارج) یعنی خرجها اختیار شده

خاقانی گوید

بدخل وخرج دلم بین بدان درست که هست

خراج هر دو جهان یکشبه هزینهٔ من

کمال اسمعیل گوید

کردم هزینه درره مدح تو نقد عمر

ور اندکی نمانده از آنهم برای تست

ابوالفرج رونی گوید

همه عالم عیال خود و بند او دهدشان هزینه وکابین

هم‌ارز= دو چیز که ارزش آنها برابر یکدیگر باشد *Equivalent*

هم‌ارزی= برابری ارزش دوچیز *Equivalence*

ویژه = در کشور های بیگانه معمول است که برای مواقع شادمانی تلگرافهائی بنام تلگرام لوکس قبول ومخابره میشود و در فارسی، تلگرام ویژه گفته خواهدشد .

ی

یادآوری = دررنان فرانسه (راپل) *Rappel* یادآوری نطرف مکاتبه است برای زود فرستادن جواب و انجام کار و گاهی نیز بجای آن تذکاریه استعمال میشد درورهمگستان مقرر شد که یادآوری گفته شود مثال وزیر گفت برئیس ادارهٔ ساختمان در جواب دادن بفلان نامه یادآوری کنید یایاد آوری بفرستید

یادداشت پرداخت = یادداشتی است که در هنگام پرداخت پولی از طرف برای مشتری فرستاده میشود *Note de débit*

یادداشت دریافت = یادداشتی است که در هنگام دریافت پولی ازطرف بانك برای مشتری فرستاده میشود *Note de Crédit*

یاخته = بجای سلول *Cellule* پذیرفته شده است (گ) (پ)

یارگل = نام یکی از آبادیهای بخش سقز است و بجای (یوزقل) برگزیده شده‌است .

یاریگاه = محلی است که درآن پذیرائی ازمردمان ناتوان وبیچاره میشود - بیشتر آنرا پست امدادی میگفتند

یاور = یاورشهربانی - نظیر سرگرد ارتش (رجوع بشهربانی‌شود)

یکی کردن = بجای لفظ فرانسه *Unifier* اختیار شده‌است (بانکی)

همچشمی = عمل رقابت میان دو کس - رقابت مابین دو تاجر *Concurrence*

هنر پیشگان = بجای ارباب صنایع طریقه اختیار شده و بمراسه آنرا *Artiste* گویند

هواپیما = ماشینی است که با وجود سنگین‌تر بودن از هوا میتواند پرواز کند - این کلمه بجای *Aéroplan* و (طیاره) پذیرفته شده است

هویزه = نام فارسی حویزه و آن محلی است درخوزستان در کنار رود کرخه



واژه های طبیعی

موئین =	Capillaire
پالودن =	Filtrer
پالایه =	Filtre
پالایش =	Filtration
گشنیدن =	Féconder
شامه =	Membrane
تنده =	Germe
تندیدن =	Germer
چوبی =	Ligneux
آبکش =	Liber
برش =	Coupe
آگنه =	Bourrelet
بسنده =	Suffisante
بایسته =	Nécessaire
عدسک =	Lenticelle
کرانه (دریا) =	Littoral
کنار (رود) =	Rive
کناره (عمومی) =	Rivage
کلاهک =	Coiffe
پیش برگ =	Préfeuille

برگچه =	Foliole
بی پایه =	Sessile
شیره خام =	Sève brute
شیره پرورده =	Sève élaborée
نوش =	Nectar
نوش جای =	Nectaire
نوش آور =	Nectarifère
مغاکی =	Abyssal
ژرفی =	Bathyal
ماسه =	Sable
شن =	Gravier
ریگ =	Caillou
جهش =	Jaillissement
رخساره =	Faciès
آغازیان =	Protistes
ریشه پائیان =	Rhizopodes
مژک داران =	Ciliés
مرجان =	Corail
بند پائیان =	Arthropodes

واژه های زمین شناسی

تالاب = Etang	فرسایش = Erosion
مانداب = Marais	کلاك = Steppe
آبگیر = Bassin de réception	ماسه زار = Sablière
آبریز = Versant	ساران = Désert
آبراهه = Canal d'écoulement d'un Torrent	نوسنگی = Néolithique
آوگه = Déjection	پارینه سنگی = Paléolithique
گداره = Lave	پایابی = Neolithique
هامون = Plaine	آبفشان = Geyser
آشاب = Marécage	رُمیدن = Effondrer
کولاب = Mare	رُمش = Effondrement
مرداب = Lagune	آبرُفت = Alluvion
فرسودن = Eroder	

واژه های گیاه شناسی

جام = Corolle	زبانه = Languette
مهمیز = Eperon	زبانك = Ligule
برگه = Bractée	نیام = Gaine
گل آذین = Inflorescence	کمك = Capitule
پوش = Enveloppe	کلاپرك = Moisissure
پهنك = Limbe	همزیستی = Symbiose

کمج =	*Volume*	آغاز =	*Commencement*
کمجا =	*Volumineux*	روند =	*Allure*
خاستگاه =	*Origine*	افروزش =	*Allumage*

واژه های - جانور شناسی

هستی	*Existence*	تازك =	*Flagelle*
ناخنك =	*Onglet*	پرز =	*Villosité*
سمداران =	*Ongulés*	رشته =	*Filament*
پنجه داران =	*Onguiculés*	واروك =	*Verrue*
آرواره =	*Machoire*	مو =	*Poil*
جویدن =	*Macher*	نت =	*Papille*
زوره =	*Mandibule*	سك =	*Papule*
گیره =	*Pince*	آغشتن =	*Imprégner*
سرو =	*Antenne des insectes*	گش =	*Humeur*
سروك =	*Antennule*	دورگه =	*Hybride*
تك یاخته =	*Monocellulaire*	ناره =	*Envergure*
پریاخته =	*Pluricellulaire*	زور =	*Gueule*
كرك =	*Duvet*		

واژه های ریاضی

درز =	*Côte*	ژرفا =	*Profondeur*
هنجار =	*Norme*	پهنا =	*Largeur*
ناهنجار =	*Anormale*	ستبرا =	*Epaisseur*
درازا =	*Longueur*	بهنجار =	*Normale*

واژه های علمی - فیزیک و شیمی

رنگین کمان =	Arc en ciel
خودکار =	Automatique
خم =	Courbe
خمیدگی =	Courbure
کمان =	Arc
خیز (در ساختمان) =	Flèche
تیر (در سایر جاها) =	Flèche
پارسنگ =	Tare
قایا =	Meule
نمک =	Sel
بازتاب =	Réflexion
هامن =	Un plan
کاو =	Concave
کوژ =	Convexe
نرده =	Échelle
زینه =	Degré
زینه‌بندی =	Graduation
نگاره =	Image
شکست =	Réfraction
مالش =	Frottement
پژوهش =	Recherche

سوخت =	Combustible
سوزائی	Combustibilité
سوزاننده =	Comburant
سوز آور =	Caustique
سوز آوری =	Causticité
سوزان =	Brûlant
برشته =	Grillé
زایا =	Générateur
فشار =	Pression
غلت =	Roulement
غلتیدن =	Rouler
غلتان =	Roulant
غلتک =	Rouleau
غلته =	Roulette
لغزش =	Glissement
تهی (بمعنی وصفی)	Vide
عُمد =	Masse
عُمده =	Massif
روش =	Méthode
بنیادی =	Fondamental
کاواک =	Creux

اشل - پایه
اصحاب - یاران
اصول تداوی - درمان شناسی
اطفائیه - آتش نشانی
اعتبار متحرك - سحواه گردان
اعتبار نامه - استوارنامه
اعتراض - واحواهی - واحواست
اعتراض کردن - واحواستن
اعلان - آگهی
اعلان قبلی - پیش آگهی
افتتاح - بارکردن
افقی - ترازی
اکابر - سالمندان
اکسپلوراتر - پی گرد
اکسپلوراسون - پی گردی
اکسترن - نوکار
اکیپمان - سازوبرك
اگره کواتور - روانامه
الرن - شهیر
امامزاده جعفر - پیشوا
امتحان سنح رتبه - یافت برداری
امچه لی - ساور
امراض اطفال - بیماریهای کودکان
امراض افرادی - بیماریهای پراکنده
امراض داخلی - بیماریهای درونی
امراض دماغی - بیماریهای مغز

امراض روحی - بیماریهای روان
امراض خارجی - بیماریهای بیرونی
امراض ساریه - بیماریهای واگیر
امراض عصبی - بیماریهای پی
امراض گوش وحلق وبینی - بیماریهای گوش وگلو و بینی
امراض مجاری بول - بیماریهای میزه راه
امراض محلی - بیماریهای بومی
امراض مناطق حاره - بیماریهای گرمسیر
امراض نسوان - بیماریهای زنانه
امراض وبائی - بیماریهای همه گیر
امراض وبائی - بیماریهای جهانگیر
اورولوگ - میزه شناس
امیرالبحر ۱ - دریا سالار
امیرالبحر ۲ - دریابان
امیرالبحر ۳ - دریا دار
انتخاب - برگزیدن
انترن - کارورز
انتقال بانکی - برگردان
انجمن بلدی - انجمن شهرداری
انحلال - برچیدگی
انطباعات - نگارش
اندکس - فهرست
انفیرمری - پرستارخانه
اوزان ومقیاسها ومقادیر - سنگ واندازه وبرخ

فهرست لغتهای پذیرفته شده در فرهنگستان بترتیب قدیم

(الف)

آئرو ناویگاسیون - ناوبری هوائی
اتاشه - وابسته
اپوستیل - پی نوشت
آجی چای - تلخه رود
آرتیزان - افزارمند
آرج - ارار
آرکئولژی - باستانشناسی
آرماتمان - ستام
آریوه - تك انجام
آژان - پاسبان
آژان - نماینده
آژانس - نمایندگی
آژانس اخبار - خبرگزاری
آژانس معاملات - کارگزاری
آژان معامله - کارگزار
آژیوتاژ - سفته بازی
آسانسور - بالارو
آسپتیك - پاك
آسپری - پاکی
آق تپه - سفید تپه
آکتیف - دارائی
آگرد - سازش
آگرمان - پذیرش
آلطون سفلی - رزبه پائین
آلطون علیا - رزبه بالا
آلکلو - آلگون
آللهیار - خدایار
آمبریون - رویان
آمبریولژی - رویان شناس
آمپرنت دیژیتال - مهرانگشت
آنتروپومتری - تن پیمائی
آنترو پولژی - مردم شناسی
ابتلا - دچاری
ابراهیم آباد - مشکاباد
ابوالمومن - پارسا
اتنوگرافی - نژاد شناسی
اتیکت - برچسب
اجاره نامه - پروانه
اجرت - دست مزد
احتماء - پرهیز
احشاء - اندرونه
احصائیه - آمار
احضار - فراخواندن
احمد آباد - بودر
احتتام حساب - بستن حساب
اداره پلیس - سرکلانتری
اداره محاکمات ودعاوی ارتش - دادرسی آرتش
اشپیل (اشپلنت) - سحاقك
اشرف - بهشهر

مدر آق گنبد ـ سفید گنبد

مدر حر ـ سدرگر

ى طرف ـ دشت مشان

بول ـ مشاب

ى اسم ـ بى نام

سدوگراف ـ کماسناس

مطار ـ دام پرشك

يعانه ـ پیش بهاء

ملان ـ ترار نامه

ى متالسم ـ دوفلزی

سمه ـ سمه

(پ)

پاروی ـ کشتی

پارکه ـ دادسرا

پاسار ـ سمچه

پاسیون ـ بدهی بردن

پاسیف ـ بدهی

پاکت ـ پیمان

پاکت ـ پاکت

پر ـ براس

پردوکتیف ـ بارآور

پرسنل ـ کارگزینی

پروگرام ـ برنامه

پرلومان ـ برداشت

پروپوستك ـ پیش بینی

پست ـ پاسگاه

ست امدادی ـ سمارگاه

ست امدادی آموزشگاه ها ـ شفا خانه

بلاسه ـ بی بر

پلیس مخفی ـ کارآگاه

پوس سیاه ـ سمر

پست ـ باجگاه

پیشك محله ـ وشمگر

(ت)

تبریك ـ شاد باش

تاتر ـ ماشاخانه

تاجر ـ دادگر

تادیه ـ پرداخت

تارمه ـ عروه

تامین عبور و مرور ـ راهنمائی ورانندگی

تپه سیف ـ تپه سفید

تجارت ـ بازرگانی

تحدید ـ بوکردن

تحت‌البحری ـ زیردریائی

تحقیق ـ ارجوئی

تذکره ـ گذرنامه

تربیت ـ پرورش

ترن دار بیساز ـ اراده

تشریح ـ کالبد شناسی

تشریح عملی ـ کالبد شکافی

تشریفات ـ آئین

تعلیمات ـ آموزش

او سمه - یکی کردن
اهل حره - کارشناس
ایاعجی - بدار
اجی - اشه
ایستگاه درح حلیل - ایستگاه دره
ایستگاه قراگر - ایستگاه رال
ایستگاه هلاکو - ایستگاه هررند
ایستگاه سام - پیام
ایستگاه چشمه سعید - ایستگاه نوریه
ایلو - آلا
ادریس آباد - شاربد
ادویه شناس - دارو شناس
ادویه شناسی - دارو شناسی
ارباب صنایع ظریفه - هنرپیشگان
ارراق - خواربار
استارت - بك آغاز
استارتر - آغازگر
استار - کارآموزی
استاریر - کارآموز
اسامپ - مهر
استخدام (اداره) - کارگزینی
استشهاد - گواه خواهی
استنطاق - بازپرسی
اسوار دریائی - ناو استوار
اسعار - ارز
اسقاط - فرسودگی

اسکادرن - بخش
اسکادریل - اوگروه

(ب)

بابای - سرد
باج قپان - قپانداری
باش بولاق - سرچشمه
باشماق - پاشنه
بانگلو - بانگی
بالاس - برار
باندرل - نوارچسب
بانك - بانك
بانکروت - ورشکستگی
بانکرویه - ورشکست
بانکیه - بانکدار
بحرپیما - دریا نورد
بحری - دریائی
بحریه (قوای) - دریائیان
برات - برات
برار مدفوع - پیحال
برشوسقه - پیچ پیکر
بکار انداختن - براه انداختن
بکی - سحك
بلد - شهر
بلدیه - شهرداری
بمب - بمب
بمباردمان - بمباران

خبرویت - کارشناسی
خدیجه - حدیش
خرعل آباد - خسروآباد
خزعلیه - خرم کوشك
خفاجه - سوسن گرد

(د)

دارای اعتبار - ارزنده
دارالانشاء - دبیرخانه
دارالایتام - پرورشگاه یتیمان
دارالرضاعه - شیرخوارگاه
دارالعجزه - نواخانه
دارالمجانین - تیمارستان
دارالمساکین - مسکین خانه
دار - داره
داکتیلوسکوپی - انگشت نگاری
دائره تنظیف وتسطیح - دائره رفت وروب
دایره میاه - میرابی
دائن - بستانکار
درن وکنه - گندردوده
دفتر ارسال مراسلات - دفتر رسد
دفتر اندیکاتور - دفتر نماینده
دفتر موعد - سررسید نامه
دفیله - رژه
دفیله رفتن - رژه رفتن
دگاژه - ازگرو درآوردن
دوا - دارو
دواخانه - داروخانه
دواساز - داروساز
دوافروش - داروفروش
دوران دم - گردش خون
دوسیه - پرونده
دیپلم عالی - دانشنامه
دفتره - دیرفرست
دیوان عالی تمیز - دیوان دادرسی کشور

(ذ)

ذخیره - پس انداز
ذوبان - گداز

(ر)

راپرت - گزارش
راپل - یادآوری
رانده کشتی - ناوبر
رئیس بلدیه - شهردار
رئیس الوزراء - نخست وزیر
رئیس خزانه - خزانه دار
رئیس سرویس تیمارستان - سرپزشك
رأی - رای
رئیس کمیسارها - کلانتر
رئیس مباشرت - کارپرداز
رادیولوژی - پرتوشناسی
رادیوسکپی - پرتوبینی
رادیوگرافی - پرتونگاری
رادیولوژیست - پرتوشناس
رباط - زرد پی
رباط کریم - شهریار
رباط گورلك - دیدگاه
رجل سیاسی - مرد سیاسی
رتبه - پایه

تغذی - خورد
تقدم حفظ صحت - پیش گیری
تکاملو - تبکان
تلقیح واکس - مایه کوبی
توکسین - زهرآبه
توربیل - اژدر
تهاتر - پایاپای

(ث)

ثبات - رونویس

(ج)

جریان - گردش
جرم - مره
جعتوچای - زریبه رود
جمجمه - کاسه سر
جنگ - جنگ
جوار - دستور

(چ)

چاپار - پیك
چاعرلو - جاعر
چك - چك
چك پاره - چك سته

(ح)

حاج علیبقی - ماریار
حاکم - فرماندار
حالب - میزه نای
حاجچه - آمدانك
حجار - سنگتراش
حرکت - جنبش
حرکت مسرعه - جنبش درنگی
حرکت مسرعه - جنبش شتابی
حسابدار - دفتردار
حسن آباد - سمین دشت
حسن آباد فاشق - آباد کوشك
حشمت آباد - رودك
حفظ الصحه - بهداشت
حکم - داور
حکم مشترك - سرداور
حکمیت - داوری
حق القدم - پایمرد
حق الرحمه - دست مرد
حق العمل - کارمزد
حق العبور - ترابریت
حق الشرب - آببها
حمام - گرمابه
حصبات ثوری - تب دانه ای
حوصچه - لگنچه
حویره - هویره
حیوانات - جانوران

(خ)

خارج المملکتی - برونمرزی
خار - نابوا
خارخانه - نابواخانه

سویور - آلودگی
سویه - آلودن
سویه - آلوده
سیاح - جهانگرد
سیاحت - جهانگردی

(ش)

شارژدافر - کاردار
شاهد - گواه
شریان - سرخرگ
شغل - کار
شفاهی - زبانی
شهر - پوشه
شهادت - گواهی
شهادت نامه - گواهی نامه
شهیق - دم

(ص)

صاحب‌منصب کشوری - پایور
صادر - فرستاده
صالح آباد - اندیمشك
صاینقلعه - شاهین‌دژ
صحیه - بهداری
صدر - سینه
صلح - سازش
صناعت ارتش - دستانی ارتش
صنعتگر - دست ورز
صنعت یدی - دست ورزی

صف - رسته
صورت جزء - زیرحساب
صورت حساب - سیاهه

(ض)

ضامن - پایندان
ضباط - پایگان
ضبط - بایگانی
ضد تریپل‌انداز - باوشکن
ضد سم - پادزهر و پاد زهر
ضد عفونی - پلشت بری
ضد عفونی کردن - گندزدائی
ضد عفونی کننده - پلشت بر
ضد عفونی کننده - گند زدا
ضرر - زیان
ضلع - دنده

(ط)

طاقتابوحاى - سیمین رود
طالب آباد - بهرام
طالع - تاله
طاهر ووعدا - گندمان
طب تجربی - پزشکی آزمایشی
طبع - چاپ
طبقه - آشکوب
طب وطبابت - پزشکی
طبیب - پزشك
طبیب معاون - پزشك دستیار

رحیم آباد - پرندك
رژیم بیماری - دستورخوراك بیمار
رژیم غذائی - دستورخوراك
رررو - اندوخته
رساله دکتری - پایان نامه
رسیدگی بدایت - رسیدگی نخستین
رسیدگی تمیز - فرجام
رسیدگی تمیزی - رسیدگی فرجامی
رضایت - خشنودی
رقابت - همچشمی
ریسورن - بازگشت
ریم - چرك

(ز)

زهیر - ناردم
زنگی محله - رنگسان
زیارت - زیار

(ژ)

ژنرال قنسول - سرکنسول
ژورنال - روزنامه
ژیلکور - سوخت پاش

(س)

سؤالنامه - پرسش نما
سابقه - پیشینه
ساحلو - بادکان
ساعد - ارش
سال دکور - تالار
ساناتوریم - آسایشگاه
ساوجبلاغ - مهاباد
ستوان دریائی - ناوبان
ستوان شهربانی - رسدبان
ستمی - بارنامه کشتی
ستون فقرات - تیره پشت
سجل - نام و نشان
سرباز دریائی - ناوی
سرتیپ شهربانی - سرپاس
سرجوخه دریائی - سرناوی
سرحد دار - مرزدار
سرگرد شهربانی - یاور
سروان دریائی - ناوسروان
سروان شهربانی - سرنهر
سرهنك دریائی - ناخدا
سرهنك شهربانی - پاسیار
سکسیون - دسته
سلاح - پوست کن
سلاح - سرلاد
سلمان کندی - سلمان کند
سل - فسه - بلندی
سلد - مانده
سلطان آباد - اراك
سماق لو - سماق ده
سم - زهر
سم شناسی - زهرشناسی
سواد - رونوشت
سواد نویس - رونویس

فخار - کوزه پز

فلاحت - کشاورزی

فلاحیه - شادگان

فلش - در

فلکلر - توده شناسی

فلوت - ناوکان

فورلاژ - سه

فیش - برگه

فیشیه - برگه دان

قائم مقام - جانشین

قابل تأدیه - پرداختی

قابل مسح - برگشت پذیر

قابل قبول - پذیرفتنی

قابله - ماما

قاجیان - کامیار

قاسم آباد - آبرس

قاشق - کوشك

قاضی - دادرس

قاضی آباد - باغ یك

قامیشله - بیستان

قان یوخمز - پیاده

قایق بادی - کرو

قایق پاروئی - کرجی

قبض - رسید

قبله بولاغی - قبله چشمه

قبول‌کننده - پذیرا

قبولی - پذیرش

قبول کردن - پذیرفتن

قبولی نوشتن - پذیره نویسی

قلاتو - گویلان ده

قدمت و سابقه خدمت - دیرینگی

قراجه داغ - ارسباران

قراچمن - سیاه چمن

قرار حکمیت - قرار داوری

قراعینی - سیه چشمه

قراطمه - قرنین

قرض - وام

قره بغده - سیاه گندم

قره چر - سیاه چر

قره سو - سیاهاب

قره غان - سیاه دشت

قره غایه - سیاهایه

قره گل - سیاه گل

قره باو - سیاه باو

قریه عرب - پل دشت

قزل اوزن - سفید رود

قشر - پوسته

قشلاق - گرمسار

قصاب - گوشت فروش

قطارحق - سر ده

قفس صدر - قفسه سینه

قفسه - گنجه

قلعه بلند - ابردر

طرق - راه ها
طریق علاج - درمان
طفیلی‌شناس - انگل شناس
طفیلی‌شناسی - انگل‌شناسی
طلا - زر
طهران - تهران
طیاره - هوا پیما

(ظ)

ظهر - پشت
ظهرنویسی - پشت نویسی
ظهرنویسی‌شده - پشت‌نویس

(ع)

عالم عتیقات - باستان شناس
عایدات - درآمد
عبادان - آبادان
عباس‌آباد - ورسك
عدلیه - دادگستری
عرب اغلو - فرح زاد
عرب لنك - پلنك دژ
عرضحال - دادخواست - درخواست
عرضه - پیشنهاد
عروق شعریه - موی رك
عصب - پی
عضله - ماهیچه
عضو - اندام
عضو - کارمند
عظم - استخوان
عظم قص - جناغ سینه
عقم - سترونی
عقیم - سترون
عقیم کردن - سترون کردن
عقیم کننده - سترون کننده
علاج‌شدنی - درمان پذیر
علاجی - شفا بخش
علاج نشدنی - بی درمان
علامت - نشانی
عمارت‌عدلیه - کاخ دادگستری
عمل قراول - پاس
عمله کشتی - جاشو
عمدالرویه - دیداری
عوارض‌متفرقه - خورده باج
عوض کننده قراول - پاس بخش

(غ)

غواص - آب باز
غیرقابل فسخ - بی‌برگشت

(ف)

فالسی ویکاسیون - دغل
فتح میت - کالبد گشائی
فتوس - جنین
فحه طلب - سفته
فصولات - آخال
فقره - مهره

کوورتور - پشنوانه
کووریر - پوشانس
کیت - بهل

(گ)

گارد سرحدی - (اداره) مرر داری
گاباں - پش بر
گچ قره گلی - گچ ساران
گرافیك - نمودار
گروهاں دریائی - مهناوی
گروهاں شهربانی - سرپاسبان
گلس - گلش
گمش به - گومشان
گیشه - باجه

(ل)

لاس بوربیل - اژدر انداز
لگن خاصره - لگن
لوازم التحریر - نوشت افزار
لوکس - ویژه
لگاماں - پیوند

(م)

ما - ستون
ماراد - مروی
مال التجاره - کالا
مال امیر - ایده
مامق سفلی - مامك پائس
مامق علیا - مامك بالا
مأمور احصائیه - آمارگر
مأمور اطفائیه - آتش‌نشان
مأمور سطیف - روت گر
مباشرت و ملزومات - کار پرداری
متحدالمآل - بخشنامه
متخصص احصائیه - آمار شناس
متخصص در اصول تداوی - درمان‌شناس
متصدی کارهای اساس - استاندار
متصدی کار های بخش - بخشدار
مثانه - آبدان
مجرای بول - پیشاب راه
مجرم - بزهکار
مجعول - ساختگی
مجموعه کشتی‌ها - ناوتیپ
محاسب - حسابدار
محاسبات - حسابداری
محاکمات ارتش - داد رسی
محاکمه - داد رسی
محال علیه - براتگیر
محبس - زندان
محبوس - زندانی
محصل آموزشگاههای عالی - دانشجو
محقق - پارجو
محکمه - دادگاه
محکمه استیناف - دادگاه استان
محکمه بدایت - دادگاه شهرستان
محکمه صلح - دادگاه بخش

قعله حقه ـ کلاچك
قلعه سحر ـ بام دژ
قلیان ـ گلخیران
قنسول ـ کنسول
قوای بحری ـ نیروی دریائی
قو بلو ـ کمودان
قوحق ـ کوچك
قورخانه (دخائر و مهمات) ـ زرادخانه
قوراوسفلی ـ گلزار پائین
قوراوعلیا ـ گلزار بالا
قیچی ـ پلشی
قیچی ـ پلشت
قیلون ـ کلانده
قیمت ـ بها
قیمتی ـ گرانبها

(ك)

کابینه ـ دفتر
کارس ـ برگردان
کاربوراتور ـ سوخت آما
کارتن ـ حروه دان
کارخانه قند ـ کارخانه
کاربه ـ دوبرچه
کانون ـ باشگاه
کانوبیر ـ توبدار
کحال ـ چشم پزشك
کرد محله ـ کرد کوی
کره سی ـ سر کوه
کسب و حرفه ـ پیشه
کسبه و اصناف ـ پیشه وران
کسر ـ کمبود
کشتی زره پوش ـ زره دار
کشتی جنگی ـ رزم ناو
کشتی جنگی اعم ـ ناو
کشتی کوچك ـ ناوچه
کشیك ـ نگاهبانی
کشیکچی ـ نگهبان
کلاح ـ چنك
کلاسمان ـ رده بندی
کلوب ـ کانون ـ باشگاه
کلی ـ بسته
کلینیك بمعنی مطب درخارج ـ پزشك خانه
کلینیك بمعنی مطب در بیمارستان ـ درمانگاه
کلینیك بمعنی وصفی ـ بالینی
کما ـ رزم
کمیسر سرحدی ـ کلانتر مرز
کمیسری ـ کلانتری
کنترات ـ قرار داد
کنترول ـ بازدید
کنترلر ـ بازرس
کنفرانسیه ـ سخنران
کنفرانس ـ سخنرانی
کوپن ـ برش

مقروض ـ بدهکار

مقوم ـ ارزیاب

ملاح ـ ملوان

ممیز عنه ـ فرجام خواسته

ممیزی ـ وارسی

مؤسسه ـ بنگاه

موره ـ موره

موناره ـ براه انداختن

موبلیزاسیون ـ بسیج

موبلیزابل ـ بسیجی

موعد ـ سررسید

مومیفیکاسیون ـ مومیا کاری

مایع ـ مایه

میدان ـ اسپریس

میدان چای ـ مهرانرود

میرآب ـ آبیار

مکروب ـ مکروب

میکروبیولژی ـ میکرب‌شناسی

میکروبیولژیست ـ میکرب‌شناس

میکروگرافی ـ خرد نگاری

مس ـ مس

مینوت ـ پیش نویس

ن

ناحیه ـ بخش

ناهارخوران ـ نام آوران

نایب سفارت (سکرتر) ـ دبیر

نجف آباد ـ ناهید

نسج ـ بافت

نسج شناس ـ بافت شناس

نسج شناسی ـ بافت شناسی

نسخه ـ نسخه

نسیه ـ پسادست

نصب ـ گماشتن

نظامنامه ـ آیین نامه

نظمیه ـ شهربانی

نفس ـ دم

نفع ـ سود

نفع خالص ـ سود ویژه

نفع غیر خالص ـ سود ناویژه

نفع و ضرر ـ سود و زیان

نقلیه ـ بارکشی

نقلیه سریع‌السیر ـ بارکشی تند

نقلیه بطی‌السیر ـ بارکشی کند

نمره ـ شماره

و

واکس ـ مایه

واکسیناسیون ـ مایه زنی

وارد ـ رسیده

والور ـ ارزش

وثیقه ـ گرو

محله - کوی
محصوره - حرم شهر
محیل - برات کش
مجارح - هزینه
مخزن - گنجینه
مدال - مدال
مدرسه - آموزشگاه
مدعا به - خواسته
مدعی العموم - داد ستان
مدفوع - چمین
مدفوع شکل - پنجاله
مراسله - نامه
مرض - بیماری
مرهونه - گروکان
مریضخانه - بیمارستان
مساح - زمین پیما
مساعده - پیش پرداخت
مساوی کردن - برابر کردن
مستانف - پژوهش خواه
مستانف علیه - پژوهش خوانده
مستانف عنه - پژوهش خواسته
مستحفظ زندان - زندانبان
مستخدمین - کارکنان
مستخدم - خدمتگزار
مستدعی تمیز - فرجام خواه
مستدعی علیه تمیز - فرجام خوانده
مستشار سفارت - رایزن

مستنطق - بازپرس
مسلخ - کشتارگاه
مشرق - خاور
مشروب - نوشابه
مشی - روش
مطالعه - بررسی
مطبعه - چاپخانه
معادل - هم ارز
معارف - فرهنگ
معاف - بخشوده
معافیت - بخشودگی
معالجه قبلی - پیش پاس
معاون فنی - دستیار
معبر - گذر
معرفت امراض جلدی - شناخت بیماریهای پوست
معرفة الاحشاء - اندرونه شناسی
معرفة العروق - رگ شناسی
معرفة العظام - استخوان شناسی
معرفة العضلات - ماهیچه شناسی
معرفة المفاصل - بند شناسی
معماری - ساختمان
معبر حرام - معبر تیره
مفتاح - کلید
مفتش - بازرس
مفصل - بند
مقام - پایه
مقاوله نامه - پیوند نامه

غلطنامه

صفحه	سطر	صحیح است
٦	١٦	استخوان شناسی
٧	٢٠	اندروبه شناسی
٩	٣	ایستگاه سد چشمه
١٠	٩	بارکشی تند
١٠	١٠	بارکشی کند
١٦	١٠	*Evaluation*
١٦	٦	*Totem*
٢٢	١٠	*M. des pays*
٢٢	١١	*Laryngologie*
٣٢	٢	*Troop Committee*
٣٢	٣	*Troop Officers*
٣٢	٩	*Commissioner*
٣٣	٧	تقدم حفظ صیانت
٣٤	٨	*Explorateur*
٤٧	١٦	*Remise*
٤٨	٨	*Pharmacien*
٤٨	١٢	دار
٥٨	١٣	دفتری
٦٠	١١	رمان
٦٥	١٣	سرکلانتری
٧٢	١٦	پاسبان
٩٧	٤	دریا سالار
١٠٥	٦	*Membran*
١٠٦	٥	*Causticité*
١٠٦	٢	رنگین کمان

ودیعه - سپرده

ودیعه دادن - سپردن

ودیعه دهنده - سپارنده

ورق - برگ

ورقه حکمیه - دادنامه

ورقه ولادت - رایچه

ورقه هویت - شناسنامه

ورید - سیاهرگ

وعاء - آوند

وعاء لمفاوی - سپیدرگ

وکلای انجمن بلدی - نمایندگان شهر

وکیل عمومی - دادیار

وصول - دریافت

وصولی - دریافتی

ویزا - روادید

ویس قنسول - کنسولیار

ه

هیئت قراولی - پاسداران

هوسپیس - خسته خانه

هوبان - مهار

هضم - گوارش

ی

یورقل - یارگل

